



کتابخانه  
میرزا یونس  
اصفهان  
۶۴

۸۵۲۲-ن

۸۴۹۶

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب شرح مدخل مطلق

مؤلف حبیب الله محمد طیب

شماره ثبت کتاب

۷۸۸۵۹

۱۱۴۹۶

موضوع  
شماره قفسه ۶۴۹۶



۸۵۴۳-ن

۸۴۶۶

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب شرح مدخل مظهر

مؤلف: حبیب الله محمد طیب

شماره ثبت کتاب

موضوع

شماره قفسه ۶۴۵

۷۸۸۵۹

۱۱۴۹۶

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42

۲۹

توقیر احمد رگال ولد  
وہو سید محمد قمر

۶۶۶۴  
۷۸۸۵۹

در سطر

کتابخانه اذنی  
ترقی  
شمار

۱۱۵

۸۱-۸۱  
۱۱۵







کتاب مدخل منظوم

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند لوح و قلم ، که از نیستی ز بهستی رقم  
خدائی که این لاجوردی سیم ، با داست از انجم و ماه و یلم  
ز آب و ز آتش ز خاک و ز باد ، چنین طرفه بخیا در عالم نهاد  
مدخل هر خطاب شرح جو امر منظومه و مفتوح هر کتاب بیان  
ز و امر منشور حمد حکیم است که بقدر قدرت و ثبات رقم  
تکوین وجد و حیات بر لوح وجود کائنات کشیده صغیه  
در خضار ابر قو و نقوش کواکب ثواب افانیه السما  
باز نیت انکساکت مزین و محلی نموده و صلوات صلوات

جیب جیب مجودی راست که بی استخراج دستور چین  
شرعش هیچ عمل صحیح و مقبول و بی استقبال ذوق  
دین و ملتش هیچ کس باید رجاء قبول امکان اجتماع و مؤلف  
رسولی که تیر رسالت بالغه اش عاصیان را از حنیض نیران  
و هبوط حرمان با وج دست کاری و شرف امید داری نمایند  
صلی الله علیه و آله مادامت الأفلاك فی السیران و علی آله و احوال  
ما بق لنسیر الطیار فیها الطیران و بعد بر ضائر عی سرائر  
و خواطر قدسی مآثر ارباب الباب صورت اظهار و سمت  
شمار دارد که کتاب مدخل منظوم در علم نجوم نفعه جامعه  
القواعد و کثیره الفوائد است و چون در سلك نظر انظار  
افتد عرائش و نظایس فواید آن در حجره افلاق و انوار  
محب و مشتغف مانند بنده که کفر جیب الله محمد طیب



رب المجیب خواست که آن پر دیکان نشین جاوید کو  
 ظهور جلوت داده چند کلمه شکسته بسته که متضمن توضیح  
 دقائق معانی و متکمل بتبیین حقائق صافی آن باشد در سطح  
 تحریر مثبت گرداند امید که اگر رسهوی و خط ۱۱۱۱۱  
 بایند آنچه قابل اصلاح بود اصلاح فرمایند و آنچه از حد  
 تقویر و مرتبه تفهیم خارج باشد بذیل عفو مبذول دارند  
 و سایر معایب باشند نه مظهر مثالب تا کسوت اعمال تیان  
**فرع عنی واصلی فاجره علی الله** مقرر گردد و بالله الصمد و المتوفی  
 مرددانا سخن ادا نکند. تا بنام حق آیند انکند. این بیت مضمون  
 کلام مجنی نظام سخن نظام رسول کل انام علیه الخیة و السلام  
 کل امری بالی لم یبدل فیه به بسم الله فو انبر اما امراد دنیما  
 از ابتدا بنام خدا نه انست که ابتدا با سبی از اسم باید کرد بلکه امراد

که در ابتدا سخن از خدا گویند نه از چیزی دیگر چنانچه  
 بسم الله الرحمن الرحیم نیز ابتدا با سبی از اسماء الله نیست بلکه  
 ابتدا بحرف چرو کل اسمست و بدانکه آیات این رسالت در مح  
 خفیف بجنون سالر محذوف صدد و ابتدا واقع شد و تطبیح  
 این بیت اینست. مرددانا فاعلا تثن. سخن ادا مفاعلن.  
 نکند فعلن. تا بنام فاعلا تثن حق آیند امفاعلن فعلن. و تثن  
 کن تطبیح بقیه آیات را. مالک لم یزل کرپر و قدیر  
 صانع بی بدل حکیم و علیم. هر لفظی از این بیت صفت نیست  
 از صفات الله و معانی این الفاظ برینمواست که مذکور میشود  
 اول مالک یعنی موجودات مملوک حضرت عزت اند و مرد  
 لم یزل یعنی همیشه بوده و هرگز نبوده و نخواهد بود که ذات  
 او معدوم باشد سیم کرپر و او بعد معنی آمدن است



اول بمعنی جواد یعنی بخشش کنندگان بخواه میگویند  
 رجل کریمای جواد دوم بمعنی عزیز که قوله تعالى **ان الله انزل**  
 ای عزیز و این لفظ را بهر دو معنی برد ات واجب الوجود  
 اطلاق میتوان کرد چهارم قدیر یعنی وجود او ازل است  
 و سابق بر وجود او عدم نیست بر خلاف مخلوقات بخیر صانع  
 یعنی الله صانع هر صنوع و خالق هر مخلوق است ششم  
 فی بدل یعنی بدل و مثل خود ندارد هفتم کبر و این لفظ  
 بهر معنی آمده است و بهر دو معنی برد ات واجب الوجود اطلاق  
 توان نمود اول بمعنی احکام امده و احکام آفریدن اشیا است  
 از روی حسن تصویر و ایقان تدبیر دوم بمعنی عالم امده بطل  
 آنکه حکمت در لغت علمست که قوله تعالى **فی الحکمتی** ای توفیق الهی  
 هشتم یعنی حضرت عزت داناست بسر از و خفیات که نمیرسد

بدان سر از و خفیات هیچ عالم از مخلوقات که قوله جل طوله  
**علیم بذات الصدور** و علمست بتفصیل معلومات قبل  
 از وقوع و بعد از وجود آنکه هفت و نه و ده و دو و چار  
 کرد پیدا که کس نبوده ش یار مراد از هفت کواکب سبع است  
 که اسامی ایشان درین بیت مندرجست قر است و عطارد  
 زمر شمس و مزنج و مشتری و زحل و زنه مراد افلاک  
 تسع است و زده و دو و زده بنح که اسامی این هر دو  
 بعد ازین مذکور شود و مراد از چهار ارکان اربع است که از  
 آتش و هوا و آب و خاک و بلاد است یعنی حضرت عزت جلالت  
 عظمت این اشیا ی عظیم الشان را آفرید و خلق کرد که همگان  
 ممد و معاون او نبوده پس بدان هر یک که فزون از حد  
 کرد پیدای دلیل هستی خود و درین هیچ شک نیست که هر شی



از مخلوقات دلیل واضحست بر وجود واجب بسبب آنکه  
 وجود مصنوع بی صانع ممکن نیست چنانچه حصول بنایی بنا  
 پس چندین آسمانها و کواکب ثوابت و سیار و ارکان اربع  
 فی الخالق تواند بود فلجزم هر یک دلیل واضح باشد بر آنست  
 دادمان عقل تابداستیر نیز توفیق تا توانستیر  
 یعنی حضرت عزت ما را عقل داد تا بدانستیر ذات و صفات  
 او را و توفیق داد تا توانستیر که ذات و صفات او را بدانستیر  
 و عقل قویست در سر و دماغ که فرق میکند میان خیر و شر  
 و آنرا حکما قوت مدبره گویند و توفیق در لغت گردانیدن  
 شئی است موافق شئی دیگر و در اصطلاح اسباب وجود شئی را  
 موافق یکدیگر گردانیدن است در سببیت و در عرف خاصست  
 خیر و معنی دادن توفیق آنست که اسباب را موافق یکدیگر ساخت

و بعضی گفته اند که توفیق قادر ساختن خدا تعالی است  
 بنده را بر فعل خیر و این معنی اظهار است **و نعمت الله علیکم**  
 طریق مصنفان عظیم الشان و مؤلفان عید الاحسان یعنی  
 جاریست که بعد از محمدین حضرت عزت جلّت عظمته نعمت  
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیان میکنند بواسطه توفیق او  
 میان بند و معبود پس مصنف تشیع آثار سلف نموده میگوید  
 و آنکه از بهر نشر دین خدا آسمان کرد و اختران بیدار  
 نشر در لغت پراکنده کردنست و بر سبیل مجاز یعنی شهرت  
 دادن است اعمال کنند و هدایا یعنی راه نمودنست و اینجا از  
 راه نماینده گفته بر سبیل بهالغه چنانچه گویند جلّ عدل حضرت  
 رسالت تشبیه کرده با آسمان و اصحاب بزرگوار او را با اختران  
 چنانچه خود بدیع معنی اشارت خواهند نمود یعنی از برای ظاهر کردن



دینی که راه نمایند بحقیقت محمد علیه السلام و اصحاب با احترام  
 او را بیا فرید یکست آن آسمان محمد را اخترانش صحابه  
 باداد را بدی جوامع امکنه جناحه سید الشجره امیرش و  
 در مطلع الانوار فرموده اند که **بیت** راد که کف بست کجا پیشی  
 بند قلم موجب درویشی است، و صحابه جمع صاحبست و مراد  
 صاحب پشمه است و آن کی را گویند که پلازمت پشمه پیل  
 انقیاد رسیدن نازمان وفات مؤمن بود باشد و تشبیه  
 اصحاب با خزان اشارت بدین حدیث است که اصحابی  
 کالجور می آید اقتد می رهند میز آسمان او و می حکم زمین  
 اختراشها و لیک رهبرین، باد بر جان هر یکی از ما  
 هر زمان بیکران درود و ثنا، یعنی از ما بر جان هر یکی از ما  
 او اصحاب هر زمان بی پایان درود و ثنا باد **سبب نظم کتاب**

چون بدیدیم که در بسط زمین، هیچ دانه زنده انش دین  
 بسط در لغت کشادگی را گویند و در اصطلاح آن چیزی را  
 گویند که منقسم نشود باقسام مختلفه الطبایع و بسط بمعنی  
 سطح نیز امکنه جناحه در صدر الکتاب اقلیدس مذکور است  
 پس میتواند بود که مراد از بسط سطح باشد و این معنی درین  
 موضع انطباق است **بیت** نیست از دانهش نجومی به  
 کاندرو کج حکمت فر، نجوم و انجم جمع نخست و نجم در لغت  
 ستاره گویند و چون بحث عنه این علم احوال ستارها  
 و اوضاع سیارهاست او را علم نجوم میگویند و سبب ترجیح علم  
 نجوم بر سایر علوم بعد از علم دین آنست که سعادت و نحس  
 ساعیات و اخنیارات این علم متعلق بآباد آن انسانست و  
 پوشیده نیست بر اولی الالباب که معرفت علم نجوم مفید است



که اگر ساعتی خسر باشد انسان ازان احتراز نماید و اگر ساعتی  
 سعد باشد بدان جهد و اهتمام کند پس خیر و شر ساعات  
 و اختیارات متعلق بایمان انسان باشد و ایمان انسان اثر  
 ماخلق الله است فلا یرم علی که متعلق بایمان انسان باشد  
 اشرف علوم خواهد بود و لهذا طبیب کل الام علیہ التحیة و السلام  
 علوطب را بواسطه آنکه متعلق او که بدن انسانست مقدم داشته  
 بر علم دین درین حدیث که العلم علی ان علم الاکبان و علم  
الاذیان و اظهر آنست که مراد مصنف از علم نجی مرعیهات باشد  
 و غایت آن علم معرفت صانع است چرا ازان علم کل قلدت  
 صانع جلّت عظمته تعبیر میشود پس ازین جهت اشرف علوم  
 باشد و معنی آنکه در و کج حکمتست فرم آنست که تحقیق سایل  
 هیات کما ینبغی فی توان نمود از نجی مرتا اقسام علم حکمت از الهی

و ریاضی و طبیعی معلوم نباشد پس در نجی کج حکمت فرم باشد  
 یعنی فراوان کرد آغاز مدخل منظوم یاد کرد در ریاضی  
 مدخل موضع در آمد فست و مختصری که مشتمل باشد بر مسئله  
 چند از علم آنرا نیز مدخل گویند بسبب آنکه آن مختصر نسبت  
 بآن علم منزله در میشود که ازان در در آن علم در می آیند و چون  
 باین مختصر جملہ نجی در می آیند و چون باین مختصر جملہ نجی  
 در می آیند او را مدخل نام نهادند و چون در سلسله نظریات  
 مدخل را بقید منظوم معتقد ساخت و اطلاق لفظ علوم  
 از قبیل اطلاق لفظ جمعست بر ما فوق واحد که آن دو است  
 یا بیشتر بسبب آنکه مصنف درین رساله از علمیهات و نجی  
 بحث نموده و پس و میتوان گفت که علم معنی تصدیق آمدن  
 پس تصدیق بهر مسئله از علم نجی م علی باشد فلا یرم علوم الهی



ظاهر آنکس که یاد کرد این کرده از فاضلان دوی زمین  
 یعنی هر کس که این کتاب مدخل معلوم نماید دیگر از فاضلان  
 خواهد بود **هیات افلاک** اول از هیات فلک صغیر  
 پس با حکام اختران پیوندد ظاهر که مراد از هیات فلک عدد  
 ترتیب افلاک است جدا جدا درین موضع قبل از بیان احکام  
 اختران گفته هیست و ترتیب و عدد از جمله عوارض  
 افلاکست و هیات و عرض مترادفانند آفرینند پری و فلک  
 دانکه نه آفرید هیچ فلک تسمیه هر یک ازین افلاک بفلاک  
 بر سبیل استعاره است از فلک منزل بسبب کثرت و کثرت  
 و فلک جمیعست کروی که متحرکست بالذات با ستار در مکان  
 خود و مستقر نیست بر یک راه و بعد و تیر است ترتیب افلاک  
 برینوال که مصنف بیان میکند نسبت بسکان کره ارض است

چهار فلک اول ماهیست و او را بحر بنی قمر گویند  
 و بر فلک دوم تیر است و او را بحر بنی عطارد گویند و با  
 ناهید را سیر تیر است و بر فلک سیم ناهید است که او را  
 اعراب نام گویند بفتح هاء و لفظ تیر معنی بخششست یعنی  
 فلک سیم از افلاک بخش ناهید است شمس و پنج چهار  
 مدام و سحر و پنج و پنجین و نام و بر فلک چهارم شمس  
 و او را بنادین آفتاب گویند و بر فلک پنجم مهر است  
 و بحر بنی او را مزنج گویند و ششمین و پنج و ششمین  
 هفتیم است و بر فلک ششمین شمس است  
 و او را بنادین بر جیش میخوانند و بر فلک هفتمین کیوان است  
 و بر فلک و باطل گویند و برین هفت فلک جدا جدا است  
 اصلا که یکی دیگر نیست باز هشت که ثابت است و برین هشت







البروجست سما پیش ازین بکار رصد اختر از کفره این  
 یکهزار است و بیست و نه بشمار هفت از ایشان کوکب سیار  
حکما چون بر بستر رصد اشتغال می نموده اند عدد کوکب  
که قابلیت آن داشته که تحقیق سیر ایشان نمایند تحقیق  
نموده هزار و بیست و نه کوکب یافته اند و از جمله این کوکب  
مرصوده هفت کوکب را که آن زحل و مشتری و مریخ و  
زهره و عطارد و قمر است سیاره میگویند بسبب دوام  
و سرعت سیر ایشان و کوکب جمع کوکب است و کوکب لغت  
شماره را گویند و در اصطلاح جدیدست کوی که مرکوز باشد  
در فلک و منیر باشد فی الجمله ثابته است نام دیگرها  
و هزار و بیست و دو کوکب دیگر را ثابته گویند بحدی که  
اول آنکه سیر این کوکب نسبت بسیر کوکب سیاره ظاهر

نقش

بحدت قات سیر ایشان پس کوکب که ثابت اند دوم آنکه  
 اوضاع و صور این کوکب نسبت یکدیگر علی المقدام بر یک  
 حالت پس ایشان ثابت باشند بر حال خود سیر آنکه تسمیه  
 این کوکب ثوابت از قدما حکما واقع شده و ایشان حرکت  
 و سیر این کوکب را درک نکرده اند فانسان بطایفوس پس  
 ازین سبب ایشان را ثوابت نام نهاده اند که از ایشان کنند  
 دیگرها یعنی ازین ثابتهات صورتها بر فلک مشترعا باشد  
 نموده اند بحدت تسهیل حصر و معرفت آن کوکب و مجموع صور  
 که برین فلک معتبر است جمل و هشت است و ازین جمله بیست  
 صورت در جانب شمال است و دوازده بر منطقه فلک المریج  
 و پانزده در جانب جنوب و تفصیل صور و اعداد کوکب آن  
 در کتب علمیهات مذکور است باز کرده اند از هر حرکت



هشتین جریخ راد و شش قیمت یعنی حکما بعد از تحیی  
 کواکب فلک هشت تر باید و از ده قسم کرده اند و دانستن  
 این اقسام بدین طریقست که هر فلک راد و قطب و منطقه خود<sup>است</sup>  
 بسبب آنکه فلک گرویت و هر که که حرکت کند در مکان خود  
 دو نقطه بر و ساکن می باشد بالضرورة و آن دو نقطه دو قطب  
 آن که باشد و چون بر وسط کره دایره فرض کنند که دو  
 آن دایره از آن دو قطب هم جای برابر باشد آن منطقه آن که  
 گویند و منطقه فلک نصف را معدل النهار میگویند و این قطب  
 که معروف و درین بلاد از افق مرتفعست قطب شمال و قطب  
 دیگر را که در دنیا بر او و تحت الارضست قطب جنوبی میخوانند  
 و منطقه فلک هشت را منطقه البروج و هر یک از دو قطب  
 او را قطب فلک البروج و هر یک می نامند و تقاطع می کنند

منطقه البروج و معدل النهار در سطح فلک نیم و در موضع  
 برابر یکدیگر و هر یک از این دو موضع را نقطه اعتدال گویند  
 و آفتاب دایره برین منطقه سیر کند و نقطه را که چون آفتاب  
 از یک طرف در جانب شمال معدل النهار باشد نقطه اعتدال  
 دیگری خوانند و نقطه دیگر را که در برابر این نقطه است  
 و چون آفتاب از آنجا و زکند در جانب معدل النهار آید  
 نقطه اعتدال خریف می بیند و بعد از این فرض کنند که یک دایره  
 با قطب فلک نیم و هشت و در نقطه از فلک البروج که  
 در آن دو نقطه غایت میل فلک البروجست از معدل النهار  
 و این دایره را دایره ماز با قطب اربع خوانند و این دایره  
 منطقه را چهار قسم میکند و هر یک از این منطقه را نقطه اعتدال<sup>است</sup>  
 گویند اما نقطه را که در جانب شمالست نقطه انقلاب صیفی



و نقطه دیگر را که در برابر او در جانب جنوب است نقطه انقلاب  
 ششوی گویند و هر یک از این ارباع مذکور را که حاصلست  
 مرفک بروج را که مفروضست در سطح فلک غم به قسم برابر  
 کرده اند و این عظام دیگر فرض کرده اند که برین اقسام  
 و در قطب فلک البروج گذشته پس این حکام فلک البروج  
 منقسم باشد بدوازده قسم برابر چون نامی نهاده شد اقسام  
 بروج کردند هر یکی را نام یعنی بعد از حصول تمام اقسام هر قس  
 بروج نام نهادند **بنامك الذي جعل في السماء روجا**  
 و آنکه از اختر کران رفنار صورت اینکند هشت جهاد  
 هر یکی زان موازی بروج و انش ان به از که درجی  
 یعنی بعد از تقسیم فلک بروج از کواکب ثوابت که نزدیک  
 بودند بنقطه البروج دوازده صورت اعتبار نمودند بدین طریق

که در محاذی هر قسمی ازین اقسام کوکی چند که واقع شده  
 بودند در حوالی منطقه از اجتماع ایشان صورتی اعتبار نمودند  
 پس نهادند بشو این زجیب نام بروج از صورتین  
 بعد از اعتبار صورت بروج هر بروجی را بمناسبت صورتی که  
 در محاذی آن بروج واقع شد بوجه نامی نهاده اند مثلا قسم  
 هشترانه بروج را عقرب نام نهاده اند بمناسبت آنکه در آن  
 در محاذی این بروج واقع شود قریب بمنطقه البروج  
 مثل عقرب بوده و خاتمه ظاهر و هوید است و برینوال  
 اسم تمام اقسام حل و شور و بعد از آن جوزا و این سه  
 بروج ریمعی اند بسبب آنکه آفتاب آنجا باشد بهار باشد  
 سرطان و اسد که در آن عذراست و این بروج را  
 سیاهی گویند بواسطه آنکه چون آفتاب درین بروج باشد



تابستان بود و مجموع این شش بروج شمالی اند یعنی جانب  
 شمالی منطقه البروج واقع شده اند و نیز عالی است  
 عقرب و قوس دان پس از میزان چون آفتاب درین برج  
 باشد فصل خریف بود و بدین سبب این بروج را خریف گویند  
 جدی و دلو است و حوت از پس آن و این بروج ششوی اند  
 بسبب آنکه چون آفتاب آنجا باشد زمستان بود و مجموع  
 این شش بروج جنوبی اند یعنی بر جانب جنوب منطقه  
 البروج واقع شده اند و منقبض اند و بروج ربیع و ششوی  
 معوجة الطالع و بروج صیفی و خریفی مستقیم الطالع باشند  
 و **برج شمس** **فاند** که مصنف حرکت و سیر کوکب ثابت و متار  
 در بروج مذکور بحث اختصاص این رساله بیان نفرموده  
 و معرفت آن از اهم مهم است پس مناسبت این مقام طریق

حرکت هر کدام را مرقوم کرده اند و لاشک کوکب را بخرج ذلک  
 حرکت نیست و در افلاک بمثابه نیکو که در خاطر نشانیده اند  
 مرکوز اند و متحرک حرکت فلک میشوند و چون احساس  
 حرکت افلاک بسبب کوکب است حرکت او را منسوب به کوکب  
 میدانند **آنکه** سیر ثوابت را در سطوح کبر و جماعتی  
 از کما که قبل از وجوده اند در نیافته اند و گفته اند که افلاک  
 هشت است و حرکت یومیته را از فلک ثوابت میدانند نه  
 از فلک اعظم و ابرخس احساس حرکت ثوابتی که قریب  
 منطقه البروج است کرده اما بر تعیین مقدار حرکت قادر  
 نشد و بطایفه سحر حرکت تمام ثوابت را در یافته تعیین  
 کرده که در هر صد سال شمس یکبار از منطقه البروج قطع  
 میکند و این اعدا و غیر او از محققین چنین گفته اند که ثوابت



در هفتاد سال شمسی یک درجه سیر میکند و آنچه بر صد خط واجب  
نصیر الدین الطوسی بر آنجا معلوم شده موافق این علم است  
و بحسب الدین مغربی گفته که در همین رصد جیتی از کواکب  
ملاحظه نموده مثل غیر الثور و قلب العقرب و غیره  
شش سال شمسی یک درجه را قطع مینماید و رای اکثری  
از متأخرین مطابق قول اوست و آنچه بر صد جدول سلطان  
الشهید الخبایک میرزا تحقیق اقرب و از هر دو خط ابعدا  
معلوم شده موافق قول اوست و سیر ثوابت و سایر کواکب  
ستاره از جانب مغرب بشرقت بخلاف سیر فلک اعظم  
**اول** شمس و او دوری در یک سال و بیجی در سی روز تقریباً  
تمام کند و چون بمحاذات نقطه اول حمل رسد فرد روز باشد  
و اول فصل بهار و شب و روز برابر شود و نقطه اعتدال

در چهل و شش و چون بمحاذات نقطه اول میزان رسد اول  
فصل پاییز باشد و شب و روز برابر باشد و اینست نقطه  
اعتدال خریفی و چون بمحاذات نقطه اول سرطان رسد  
اول جله تابستان بود و غایت درازی روز و کوتاهی شب  
و نقطه انقلاب صیفی اینست و چون بمحاذات نقطه اول عقرب  
رسد اول جله زمستان بود و غایت کوتاهی روز بود و کمال  
درازی شب و هفت روز و ثلث روزی و نقطه انقلاب  
شتوی اینست و در هر قمر و او دوری در چست و هفت روز  
و ثلث روزی تا نماید و چون از راجه از دور و کمتر از  
سه روز سیر کند و گاه بود که در دور و یا کمتر از دور و  
برجی را تمام کند **سیر** زحل و او دوری در قریب سی سال تمام  
کند و چون در حدود دو سال و غیر **همان** مشتری و او دور



در دوازده سال تقریباً تمام کند و برج در یکال تخمیناً  
 مزنج راود وری در قرب یکسال و دو ماه و نیم و برجی را  
 چون سریع السیر بود در یکماه و نیم قطع کند **ششم** زهر  
 راود وری در یکال تخمیناً تمام کند و برجی را چون سبک  
 باشد در پست و هفت روز سیر نماید **هفتم** عطارد  
 راود وری در حدود سالی تمام نماید و برجی چون سریع السیر  
 باشد در شانزده روز منقطع سازد و از جمله کواکب سیاره  
 آفتاب و ماه و انیز تن کیند چون از جمیع کواکب دیگر  
 انوزاند چون ماه کسب خود از آفتاب میکند او را نیز  
 اصغر گویند و آفتاب را نیز اعظم و پنج دیگر را خمسة متحیره  
 گویند بواسطه آنکه ایشان گاهی راجع اند یعنی بر توانی برج  
 سیر کنند چنانچه از محل بتور روند و در حوالی مبداء رجعت

و استقامت متغیر شوند یعنی از جای خود نکیبند پس زحل  
 در هر دوازده ماه و دوازده روز چهار ماه و دوازده روز راجع  
 باشد و هشت ماه دیگر متغیر و مستقیم باشد و مشتری  
 در هر سیزده ماه چهار ماه راجع باشد و نه ماه دیگر مستقیم  
 و مزنج در هر دو سال و یکماه و نیم دو ماه و نیم راجع شود  
 و یکسال و یازده ماه دیگر متغیر و مستقیم باشد و زهره  
 در یکسال و هفت ماه و نیم <sup>کواکب</sup> راجع گردد و یکسال و شش ماه دیگر  
 متغیر و مستقیم باشد و عطارد در هر سه ماه و پست و شش  
 روز رجعت و در روز راجع بود و سه ماه و چهار روز دیگر  
 متغیر و مستقیم باشد و سبب رجعت و استقامت و اقامت  
 در کتب علمیهات مسطور است **پست و یک** کواکب  
 سیاره را فلقیها اعتبار نموده اند و واضح معینه که چون



این کوکب بدان موضع میرسد خوشحال میشوند مثل  
 بیت و شرف و حده مثلثه و غیره و چنین گفته اند که چون  
 کوکبی در خانه نغمه بود مثل شخصی بود در مصاری سالم از هم  
 و صیحه از الرفاع ابلان و خوشحال و هیچ قوت و از قوی  
 کوکب این اثر نباشد و سبب تقدیر بیان این قوت  
 بر سایر قوی دیگر نیست پس مرین جمله را که بر دم نام  
 ناخبران صاحبان شناس نام یعنی این بروج را که اسامی  
 گفته شد از کوکب سیاره صاحبان شناس بدین طریق که  
 این بروج خانها این کوکب اند بدانکه نیرین در فلک بروج  
 مثل دو باد شاه اند بهر قسمت کرده اند بروج را میان ایشان  
 بدوازده قسم شش بروج را بافتاب داده اند و آن اسد است  
 تاجدی بر قوای بروج و شش بروج دیگر را بقمر داده اند

و آن از دلواست تا سرطان و خانه هر یک از نیرین را نصف  
 او مقرب نموده اند اول آفتاب چون او بزرگتر است  
 خانه اول قسم او که اسد است و در طبیعت موافقت  
 با و خنجره هر دو کمر خشت اند با و دادند و چون قمر نیرین  
 بود خانه آخر قسم او که سرطان است و موافق است در طبیعت  
 بخنجره هر دو سرد و تر اند با و دادند و غسه مخیمه را چون نیرین  
 دو طریق است که آن رجعت و استقامت است هر یک را از هر قسم  
 از اقسام نیرین خانه دادند و ابتدا بطارده کردند طه  
 آنکه او از آفتاب زیاده اند نیست و هفت درجه دور نمیشود  
 آنکه جد تعبیه نیرین خانه نیرین ترتیب افلاک باقیه را رعایت  
 نموده ابتدا بطارده کردند و او را ده خانه دادند یکی بهلوی خانه  
 آفتاب که آن سنبله است و دیگری بهلوی خانه قمر آن کمر خشت



و بعد از زهره راد و خانه دادند بهلوی خانهای عطارد  
 چون اواز آفتاب زیاده از محل و منت درجه دور نشود  
 و آن خانهای میزان و ثور است و مزج راد و خانه راند بهلوی  
 خانهای زهره که آن محل و عقرب است و شتری راد و خانه دادند  
 بهلوی خانهای مریخ که آن قوس و حوت است و دخل را نیز  
 دو خانه دادند بهلوی خانهای مشتری که آن جدی و دلو است  
 و مناسب در بیان خانهای کواکب آن بود که مصنف از این  
 ترتیب بیان کرده شد بسط نظر در آورد تا موافق قیمت  
 اصلی بودی اما او ترتیب رعایت ناموده میگوید  
 اولین از بروج هاشمتر نام آن بزه دان ذکر کردیم  
 اولین از بروج هشت و نام او بقاری بزه است و هشتمین  
 از بروج عقرب است و او را بقاری کثر ذکر کردیم

هر دو مزج را شد تک بیوت یعنی این دو مزج خانه مزج اند  
 و اطلاق لفظ بیوت آنجا از قبیل اطلاق لفظ جمع است  
 به موافق واحد هیچی بر جیس را که آن با حوت که آن لفظ فارسیست  
 و بهرین اوراق قوس گویند یعنی قوس و حوت خانه مشتری اند  
 زهره را خانه ثور و هر میزان شمس را شیر و ماه را سرطان  
 لفظ شیر صبارت است از اسد یعنی خانه آفتاب اسد است و ماه  
 سرطان تیر را خانه خوشه مجوزا مراد از خوشه سنبله است  
 و مجوزا را توامان نیز گویند یعنی این دو مزج خانه عطارد است  
 مریخ را است جدی و ساکب ما مراد از ساکب ما دلو است  
 یعنی جدی و او خانه زحل اند **اما مزج مریخ** مردم دانند از شاره سنا  
 چون مریخ علم و نهاد اساس دقیر و جفا که قداره از مریخ کثرت  
 حرف و جمل ابد و موز خط کلن معنی قرشت شد خطع آ



و جمل جمع جاملت و جامل قطار شمر را گویند و چون این  
حروف در ترتیب بر قطار یکدیگر واقع شده اند از حروف  
جمل گویند و نیز گفته اند که جمل جمع جمله است و جمله معنی جمع است  
و چون حروف مرکب نباشند حروف تجزیه گویند بسبب آنکه  
تجزیه در لغت معنی تعداد است و این حروف از برای تعداد  
چنانکه **ایکی ب دو سه چهار پنج و شش هفت**  
**هشت نه ده یست ل سی م** جمل و **بجاء**  
**س شصت ع هفتاد ف هشتاد و نود ق صد**  
**ر دویست ش سیصد ن چهارصد ث پانصد**  
**خ ششصد ز هفصد ض هشتصد ط نصد غ هزار**  
و این بیست و هشت حرفست و نه از برای احاد است و آن از الفست  
تا ط و نه از برای عشرات است و آن از یاست تا صاد و نه از برای

ماقت و آن از قافست تا ظا و یک از برای الفست و آن بیست  
و نه تا م باقی اعداد از این حروف مرکب کنند بدین طریق که بیشتر  
از پیش نویسند و کمتر را باز پس مثلا رقر یازده را چنین نویسند  
**ا** و از صد و چست و چهار را چنین **مک** و از هزار و سیصد  
و پنجاه و سه چنین **غشخ** و چون عدد هزاره ضاعف شود رقر  
اقل را بر دقر هزاره مقد م نویسند بدین صورت **بغ** دو هزار  
**بغ** جمل و پنجاه **ز** و **ن** هفتصد و پنجاه و پنجاه **ر** و صد  
و بیست و سه هزار و دویست و پنجاه و پنج و در هر موضع که  
میچ عدد نباشد رقر صفر نویسند بدین صورت **م**  
و طریق کتابت این ارقام چنانست که در آن جبر را ننویسند  
بدین شکل تا مشابه جان شود و دال را بدین صورت نویسند  
تا مشابه بزال نشود و نون را بدین طریق نویسند تا مشابه







لاس و غیر هر شت نمایند و یکری صفحه بسیار و در ایام اسایج  
 و تالیخ عرب و انتقالات قمر و نظرات او یکواکب دیگر و غیر آنها  
 بنویسند و بیان هر کدام از این تفصیل در مقام خود بیاید  
 اما مواضع کواکب ستاره بدین طریق نویسند که بعد از جدول  
 اسایج و تالیخ هفت جدول کشند هر جدولی از برای  
 کوکی و در برابر هر روز ایام هفته مواضع کواکب را در  
 النهار آن روز نویسند که در کدام برج و درجه و دقیقه  
 و ابتدا از جدول شمس نمایند بعد از آن قمر بعد از آن زحل  
 تا عطارد بر ترتیب افلاک و در هر جدولی سه سطر بنویسند  
 اول سطر مین و در هر قمر برج نویسند و در قمر این سطر  
 از یا که ر قمر حوتست زیاده نشود دوم سطر و در هر قمر برج  
 همین برج نویسند که کوکی در دست و در قمر این سطر زیاده

از **ط** که بیست و نه است نشود بسبب آنکه چون درجه بیست  
 برج شود پس او را درین سطر نویسند و در سطر <sup>اول</sup> عوض  
 او برجی زیاده کنند سیر سطر یسار و در هر قمر قائل  
 نویسند و در قمر این سطر زیاده از **ط** که پنجاه و نه است نشود  
 بواسطه آنکه چون شصت شود یک درجه تمام باشد پس او را  
 درین سطر نویسند و در سطر وسط درجه عوض او زیاده  
 کنند و چون درجه و دقیقه کوکی روز بروز زیاده شود  
 مستقیم باشد و چون کم شود راجع و چون زیاده و کم شود  
 متعبر رود و مبدأ رجعت و استقامت و اقامت هر کوکی  
 در اشاعت قمر او نویسند چنانچه علامت مبدأ استقامت  
 و از مبدأ رجعت **ع** و از اقامت **م** باشد و برجاشیه  
 دست راست نیز مبدأ رجعت و استقامت نویسند بشتن **ق**







و آن جفاست که علامت هر کوب در تقاویر حرف اخر نام  
 آن کوب باشد **مسجوز شمس** و **رزق** و **برهین** که قیاس **نجم**  
**زحل** و از مشتری و از مریخ و از زهره و از عطارد  
 باشد و علامت کوکب را بر عاشیه صفحه بین تقاویر بنویسند  
 در نحو یلالت و عکس و رجعت و استقامت جاذبه مذکور شد  
**از قالم اسابع** جمیع اسبوع است و اسبوع ایام هفته را گویند  
 اول هفته روز یکشنبه دان و آنکه الف نشانند از و شنبه علامت  
**آمد** همچنین تا رسد به شنبه از جل آنجه بر صفحه بین تقاویر  
 می نویسند علامت ایام هفته است و جهت اوجدولی بایک  
 وضع کرده اند و از قالم اسابع در رویت می نمایند بدین طریق  
**یکشنبه** **دوشنبه** **سه شنبه** **چهارشنبه** **پنجشنبه**  
**جمعه** **شنبه** و بر صفحه یار تقاویر نیز جدولی

یکشنبه

میکشند و همین علامت ایام هفته را در هر قورسین نماید  
 جهت سهولت ناظر بد آنکه شبانه روز دو نوع است اول حقیقه  
 و آن نزد میخان ولایت ما و مغرب زمین از مقارنت افتاب است  
 از ایزه نصف النهار تا رسیدن او باز بهمان موضع و ازین جهت  
 که تقویر کوکب را در نصف النهار می نویسند و نزد میخان  
 ختا و ایغور از نیم شب است تا نیم شب دیگر و نزد اهل شرع  
 و عرب از اول شب است تا اول شب دیگر و نزد غیر اینها  
 از اول روز است تا اول روز دیگر و شبها روز و شب  
 و آن مقدار یکدور فلک اعظم است و در تقاویر در هر دو  
 علامت شب با اعتبار لفظ لیل می نویسند و علامت روز با  
 صفحه بین باعتبار لفظ یوم و در صفحه یار باعتبار لفظ  
 نهار می نویسند و میان یوم و نهار فرق کرده اند بواسطه آنکه



هزار مدت بودن آفتاب است فوق الارض و پیوسته مقدار  
 آفتاب است از این و نصف النهار تا رسیدن او همان دایره  
 اما لفظ یوم را برین نهادند تا اطلال و میس کنند و همچنان شب از روز  
 بر پست و چهار قسم مساوی کرده اند و از ساعات مستویه  
 و معتدله نیز گویند و هر ساعت را بهشت قسم کرده اند و هر  
 دقیقه خوانند و همچنین هر دقیقه را بهشت قسم کرده اند و هر  
 ثانیه گویند و هر ثانیه را بهشت ثالث و ثالثه را برابری  
 النهار به قسمت کند و در تقاویر بر صفحه یار بعد از جدول اول  
 جدولی یکشند و در برابر هر روز ساعات و دقائق آن روز را  
 می نویسند بدو قراول در ساعات دوم در دقائق آن  
 روز را می نویسند بدو قراول در ساعات دوم در دقائق  
 و چون آنچه در تقویر مرقوم است از بهشت و چهار که ساعات

یکانه

یکشنبه از روز است که کنند آنچه در تقویر مرقوم است از بهشت  
 چهار باقی ماند و دقائق شب خواهد بود **از قلم مشهور** از جمله آنچه  
 بر صفحه بین تقاویر نویسد ایام شهر نورانیست و تاریخ  
 و قنیت از زمانی که در امری عظیم ایشان واقع شده است  
 یافتند باشد میان اهل زمان پس بخت ضبط ایام ماضی و مستقبل  
 می شمارند از آن وقت ایام شهر و عوام و مومنان و تواریخ  
 بسیار است اما آنچه مشهور است و در تقاویر البراءه می نویسند  
 چهار است اول تاریخ عرب دوم تاریخ رومی و سوم تاریخ قریبی  
 چهار تاریخ جلالی و مصنف همین ارقام شهر و تاریخ عرب را  
 بیان میکند و معرفت این تاریخ لازمست پس اول بیان حقیقت  
 سال و ماه بگیریم بعد از آن شروع کنیم در بیان تاریخ اربع  
**بگو** چون از جمیع اجرام سماوی ظاهر تر آفتاب و ماه است



بعضی سال بابر گردش دو اقیانوس نهاده اند و از هنگام  
مفارقت او از نقطه عمل مثلا تا رسیدن او به آن نقطه یکسال  
اعتبار نموده اند و آنرا سال شمسی گویند و مدت سیر شمس  
یک برج و یکگاه اعتبار کرده اند و آنرا ماه شمسی گویند خوانند  
و ماه را بر دو گردش قمر نهاده اند و از عمل مفارقت او از  
اقیانوس از موضعی معین مثل اجتماع تا معاودت او باز به  
موضع یکگاه اعتبار نموده اند و آنرا سال قمری خوانند و چون  
دوازده دور قمر نزدیکست یک دور اقیانوس بعضی دوازده  
دور قمر یکسال اعتبار نموده اند و آنرا سال قمری خوانند  
و هر یک از سال و ماه شمسی و قمری حقیقی باشد یعنی در و سیر  
حقیقی نیزین معتبر باشد نه آیار و شهر و اصطلاحی باشد  
یعنی در آیار و شهر معتبر باشد نه سیر نیزین اما قمری خوانند

و بیان آن برینست که در تفاوت و مسطور است به یکیم  
**اول تاریخ عرب** و تقدیر این تاریخ بخت شرف و شمر  
اوست و بعد از این تاریخ اول خرم آن سال بوده که حضرت  
پیغمبر ما علیه التحیه و الدعا از مکه معظمه به مدینه هجرت کرده  
بوده اند بعضی گفته اند روز پنجشنبه بوده و بعضی گفته اند  
جمعه بوده و ماههای این تاریخ دوازده است محرم و صفر  
ربیع الاول و ربیع الآخر جمادی الاول جمادی الآخر  
رجب شعبان رمضان شوال ذی قعد ذی حجه  
و اهل شرع ماههای این تاریخ را از رؤیت هلال تاروت  
هلال دیگر اعتبار نموده اند و ماههای ایشان زیاده از  
سی روز و کمتر از بیست و نه روز نشود و تا چهار ماه سی و سه متوال  
می آید و زیاده نه و تا سه ماه متوال نیست و نه روز آید و زیاده نه



و هر روز و از ده ماه را سال اعتبار نموده اند پس سال و ماه  
 ایشان قمری حقیقی باشد و اهل حساب یعنی بخان سالها اهل  
 شریعت را اعتبار نمیکنند و میگویند که اقی بلاد متفاوتست  
 چون این ارض کر و پیست و ازین سبب میتواند بود که در بعضی  
 بلاد ماه بر پیست و نه روز نباشد و در بعضی برسی و پنج  
 شهر ایشان منضبط نمائند و این طریق مستحسن نیست  
 پس ایشان مدتی که از اجتماعی تا اجتماعی دیگر است بکار اختیار  
 نموده اند و این مدت بطریق که در ارض مذکور یافته اند پیست و  
 روز و از ده ساعت و چهل و چهار دقیقه است و ما بین  
 الاجتماع اول که ماه اول است سی روز اعتبار میکنند بواسطه  
 آنکه کسر ساعات و دقائق از نصف شبانه روزی تجاوز نموده  
 و قاعده جانشین است که چون کسر از نصف در گذرد او را قایم نمایند

عدد نام اعتبار میکنند و ماه دو ویر که ما بین الاجتماعین  
 دوست پیست و نه روز میگیرند بسبب آنکه کسر او را در  
 باقی ساعات شبانه روزی ماه اول میدهند که از پیست و  
 چهار که بوده و همچنین یک ماه باسی و یک را پیست و نه اعتبار  
 میکنند تا آخر سال که دی حجه پیست و نه روز باشد و کسور  
 همراهی را که از ده ساعت زیاده است که آن چهل و  
 چهار دقیقه است چون در ده و از ده ما جمع کنند باقیست  
 هشت دقیقه میشود که هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه  
 باشد و در هر سی سال ازین هشت ساعت و چهل و هشت  
 دقیقه که کسور سال است یازده روز کامل حاصل شود و آنرا  
 یازده بار در آخر دی حجه زیاده کنند تا سی روز شود بدین  
 طریق که کسور سال اول چون از نصف شبانه روزی در گذشت



کسور سال دوم را اضاف نمود بر هفت ساعت و سی و شش  
 دقیقه شد و چون این ساعت و قایق از نصف ساعات  
 شبانه روزی در گذشته آن روزی اعتبار نمود در آخر  
 دی حجه اضاف نمود و برین منوال کسور سنوات جمع نمودند  
 و چون از نصف تجاوز کنند آن روزی اعتبار نمایند  
 و از کسوری که عدلان حاصل شود نیمه ساعات شبانه روز  
 را که اضاف دی حجه نموده اند بر کرده تعبیه کسور را نگاه دارند  
 تا در سی سال یازده روز حاصل شود باینچهره درین جدول مقوم

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

و این روزی ام ذوالحجه را کیسه گویند بواسطه آنکه کیش در لغت

پر کرده است و این روز را چون از کسور سنوات پر کنند  
 پس مناسب بود که او را کیسه گویند یا آنکه روز آخر ماه را سی  
 تمام میکنند پس راست است که پر میکنند عدد ماه را و برین  
 تقدیر مناسب است او را کیسه گفتن **اول** به تقویم  
**ب** دوم روز دانه سیر را **ب** همچنین تا که در سنه تمام  
 آخرش **ب** بود یا **ب** و در تقاویر علامت روز اول ماه  
 نویسند و از روز دوم **ب** و از روز سیم **ب** همچنین  
 بترتیب اعداد تا اگر ماه بر بیست و نه نوسود علامت آخر او  
**ب** نویسند و اگر بر سی نوسود **ب** و روز اول ماه را  
 غم گویند و غم در لغت سفیدی بیشانی اسب است  
 و بر سنبل استعاره او را بر اول ماه اطلاق کنند و روز  
 سیام را سلخ گویند و سلخ در لغت کشیدن کوفته است



از پوست و استعمال او انجائیز بر سبیل استعاره است  
 و روز بیست و نهم را سلخ میگویند چون محقق نیست که این  
 روز آخر ماه خواهد بود یا نه و در تقاویر بعد از چندول  
 اسابع در صفحه یمن و یسار جدول باریک بکشند و از قلم  
 عدد ایام شهر تا پنج عرب در وقت نمایند و چون عدد  
 ماه بگذرد تمام برجاشبه صفحه یمن اسماه آیند و آنچه  
**دوم تا پنج روز** و بیدار این تا پنج بعد از وفات اسکندر  
 بن فیلقوس روی بوده بدوازده سال و اول سال تا پنج  
 وقتی باشد که آفتاب در جدول وسط میزان باشد و الا  
 این تا پنج شمس اصطلاح است و مدت سال شمس اصطلاح  
 بطریق که در ارساد بطليموس و ما مون و ابن اعلر و تباری  
 و ابن اعلر و جاکمی یافته اند سیصد و شصت و پنج روز و پنج

روز بیست و ان یا زده دقیقه است باندکی کمتر و در جدول  
 ابرجس و در جدول جدید الخ یکی سیصد و شصت روز و  
 پنج روز و پنج روزی یافته اند بلامزیاده و نقصان و اما  
 این تا پنج نیز دوازده است تشرین اول و تشرین الآخر  
 کانون الاول کانون الآخر شباط اذار نیشان ایار  
 خیران تموز آب ایلول و از جمله این شهر عدد  
 ایام تشرین الآخر و نیشان و خیران و ایلول و  
 باشد و عدد ایام هفت ماه دیگری و یک باشد و شباط  
 بیست و هشت روز بود و هر چهار سال از ارباعی که کسور  
 سال شمس بود بدستوری نویسند که مذکور شد بکروز  
 حاصل شود و از آنرا آخر شباط افزایند تا بیست و نه روز  
 شود عدد ایام افزاید یک شود بعد ایام شهر دیگر و این



روز را کیسه خوانند و بعد از چند ول تاریخ عرب بخند  
 یاریک بکشند و از قمار عدد ایام ماهها این تاریخ در وقت  
 نمایند چنانچه اول ماه نویسند و دوم را **پنجین**  
 تا آخر ماه که بعضی جایها نویسند و بعضی **یار خط**  
 و چون ماه تمام شود و اسم ماه آینده بر حاشیه صفحه  
 نویسند بهمان طریق که در تاریخ عرب مذکور شد سیم  
**تاریخ فرمیس** و وضع این تاریخ در زمان جمشید بوده  
 و بعد از آن عادت چنان بوده که چون پادشاهی والی  
 مملکت شد یا این تاریخ را از زمان او گرفتند و چون  
 زمان او آخر شد یا نام آنکس کردی که ملک بدو منتقل  
 شدی تا آنکه در سال سته احدى عشره هجریه ملک ملک نبرد  
 جرد بن شهر یار بن پرویز بن شهر یار رسید تاریخ را از زمان

او گرفتند و او را ملک عجم بوده و بعد از او پادشاهی  
 با استقلال پیدا شد که این تاریخ را بنام او نقل کند و از  
 زمان او گیرند و اسم شهر این تاریخ اینست **فروردین**  
**اردیبهشت** **خرداد** **تیر** **مرداد** **شهریور** **مهر** **آبان**  
**آذر** **دی** **بهمن** **اسفند** دارند و عدد ایام میشود  
 این تاریخ **سی** باشد و پنج روز در آخر آبان زیاده کنند  
 و از آنجمله مستتره گویند و میخان این پنج روز را **تیر**  
 اسفند از عدد زیاده میکنند و از قمار ایام شهر این تاریخ  
 عدد آن ایام باشد چنانچه در تاریخ دیگر مذکور شد  
**چهارم تاریخ ملکی** و این تاریخ را حکیم خیام و عبدالرحمن  
 خازنی در عهد سلطان ملک شاه ابن لب ارسلان بنجو  
 وضع نمودند و بعد از این تاریخ روزیکشنبه پنجشنبه



سنه ثمان و شصتین و اربع مائه هجری بوده و بعضی گفته اند  
 که روز جمعه دهم رمضان سنه احدى و سبعین و اربع مائه  
 هجری بوده و در رنج الف یکی مذکور است که قول ثانی  
 اشهر است و سبب اختلاف میان این دو قول معلوم نیست  
 و اول سال تاریخ روزی باشد که در نصف النهار آن روز  
 آفتاب در محل باشد و از حوت انتقال کرده باشد با بعضی  
 گفته اند که اول فروردین ماه اول و اول هر ماهی دیگر روز  
 بود که آن روز یا شبی که قبل از آن روز است آفتاب انتقال  
 کرده باشد از برج برح به سن سال و ماه این تاریخ شمسی  
 حقیقی باشد اما بعضی از بختان ماههای این تاریخ را سی  
 میگیرند و پنج روز دیگر را که آنرا خمسة مسترقه گویند در آخر  
 اسفند از مذمه ماه زیاده میکنند تا موافق شود شهر این تاریخ

بصحفات تقاویر و حالا بدین ابق علی مینمایند و اسامی  
 شهر این تاریخ را بحلالی یا ملکی و اسامی شهر فرس را  
 بتدویر مقید سازند و بعد از جدول تاریخ فرس جدول  
 باریک کشند و در قایم شهر این تاریخ در آن جدول  
 بنویسند و بعضی بجهت انحصار آن جدول دادند بعضی  
 تقاویری آوردند و اسامی شهر بر سر حاشیه صفحه میین  
 می نویسند و چون هر صفحه سی روز است احتیاج بکتابت  
 ارقام ایام نمی دانند و بعد از ده و زده و بیست و دیگر می  
 آورند و خمسة مسترقه جلالت داد و ثبت میکنند  
**طایع بدو** طایع جمع طبیعتست و طبیعت قویست که  
 از شان اوست حفظ کردن کالات آنچیز که این طبیعت را  
 بر حار و بر طایع دان . رنج نادان همیشه ضایع آن



طبايع بروج برینوالست که قسمت کرده اند بروج را چهار  
قسم و هر قسم را بر طبیعتی از طبایع ارکان اربعه مبدل اند  
حلت آتش و شیر و کمان . حل و شیر که اسد است و کمان  
که قوس است بر طبیعت آتش اند یعنی چار یابس و این بروج را  
مثلث آتش گویند . ثور خاکی و جدی و خوشه همان  
ثور و جدی و خوشه که سه پله است بر طبیعت خاکند و او  
بارد یابس است و این سه بروج را مثلثه خاکی گویند  
طبع جوزا و دلو و پله هوا جوزا و دلو و پله که میزبانست بر طبیعت  
هوا اند و هوا خاکی و طبیعت و این بروج را مثلثه هوائی خوانند  
باز خرچک و حوت و عقرب یا و خرچک که طرانت و حوت  
و عقرب بر طبیعت آینه و او بارد و طبیعت و این بروج را  
آبی خوانند و ترتیب در رد انستین طبایع بروج انست که بروج اول

آتش

آتش است و برج دو مرغ خاکی و برج سیر هوائی و برج جحام  
آبی و برج بخمره از آتشی و همچنین است تا آخر بروج که آن  
آبست و هر مثلثه را از این مثلثات اربابست چنانچه بعد از این  
مذکور شود **طبايع و نحوت و سعادت و مذکور و اینست**  
**و لیلی و نهاری کو اکب** چون هشت بعضی از احوال بروج را  
بیان فرمود حالا شروع نمود در بیان احوال کو اکب و درین  
چند بیت چهار چیز از احوال کو اکب بیان میکند اول  
طبايع کو اکب دوم نحوت و سعادت ایشان سیوم تذکیر  
و تانیث ایشان چهارم لیلی و نهاری هر کدام از ایشان و در بیان  
احوال کو اکب ترتیب افلاک را رعایت کرده ایند بیان  
احوال زحل نموده میگویند زحل آنکه کو بدشمنی مر است  
و زوی و زنده و خشک و نحس و تر است یعنی زحل نهایت



و مزاج سرد و خشك است با فراط و مذكر است و چون خانها  
 او در مقابل خانهای تیره واقع شد و مقابل نظر تمام دشمنی آ  
 او را خسران بزرگ بگویند ششتر یا کز و است فیروزی  
 سعد و زردان و کرم و تیزی و و شتری سعد و نکر  
 و مزاج کرم و تر با اعتدال نهاریست و چون خانهای او  
 بر تالیث خانده نیرین است و تالیث نظر تمام دوست است  
 او را سعد بزرگ بگویند باز مزاج خنک و تر شی کرم و خشك  
 او طبیعتش طبع و مزاج خنک و مذکر و لیلی جنایت کرم و  
 خشك و چون خانهای او تو بیع خانهای نیرین واقع شد  
 و تو بیع نیم نظر دشمنی است او را خسران بزرگ خوانند  
 شمس و کرم و خشك و روزی و تر خروج اجتماع و سعد نظر  
 و شمس کرم و خشك و نهاری و مذکر است و خسران است در نظر

خنک که آن مثل اجتماع و مقابل و تو بیع است و سعادت  
 در نظر سعد که آن مثل تالیث و تو بیع است و سعادت  
 مزاج ثانی بجهت ضرورت شعر کرم کرم واقع شده  
 و زهرم ماد مشبه و سرد تر است بن عادت دلیل و سمر  
 و زهرم سرد و موثقت و سرد و تر است با اعتدال و چون  
 خانهای او بر تو بیع خانهای نیرین واقع شد و تو بیع  
 نظر نیم دوستی است او را سعد اصغر می نامند و صنف  
 بیان آن کرده که زهرم لیلی است یا نهاری و حال آنکه اولی  
 و بیان این لازم بود تیر سازند باشد و شهر و تو بیع  
 احوال عطار دارند است یعنی بهر کوب که متصل میشود  
 در سعادت و خوشی و تذکیر و تالیث و لیلی و نهاری  
 و مزاج تابع او میگردد و اگر کوبی متصل نشود تابع برجی



خواهد بود که آنجا باشد. و آنکه نامش را اختران قرار است  
 سعد و ماد شبی و سرو تراست. و قمر سعد و هفت و لیلی  
 و هفت اج سرد و تراست و سعادت قمر مثل سعادت آفتاب است  
 که بنظر سعد سعد است و بنظر غنم غنم است و مراد از مزاج  
 بروج و کواکب و بتبیین صفات ایشان که مذکور شد آنست  
 که در فلك این احوال را دارند بلکه مراد آنست که در عالم  
 سفلی آثار که از ایشان ظاهر میشود برینوالست **شرف**  
**کواکب** کواکب را قوتیست که از آن شرف گویند و چون کواکبی  
 در پست شرف خود باشد مثل بادشاهی بود که بر دست سلطنت  
 بجز وجلال و دولت و اقبال ساکن باشد و این قوت بعد از  
 بیت برسان قوتها دیگر مقدم است. شرف آفتاب دان محل  
 نوره را شرف شناس محل. مرز محل را شرف بود میزان.

شرف مشربیت در سلطان. شرف راس خانه تیر است  
 ذنب اندر گمان شرف گیر است. مراد از خانه تیر برج جوزا  
 بدلیل آنکه هفت کنت که شرف ذنب در برج هفت راس  
 می باشد چنانچه بعد ازین مذکور شود پس هرگاه شرف او  
 در قوس باشد شرف راس را در برج هفت راس باید که آن  
 جوزا است **بلکه** راس و ذنب را عقدین گویند بواسطه  
 آنکه ایشان دو عقد اند که حاصل میشوند از تقاطع مدار  
 آفتاب و مدار ماه در مقابل یکدیگر پس نقطه را که چون  
 قرار و بگذرد و بجانب شمال مدار آفتاب آید راس  
 خوانند و آن نقطه را که چون قرار از آن تجاوز  
 کند و بجانب جنوب مدار آفتاب آید ذنب گویند  
 چنانچه در زیر دایره مصور شده



و راس سعد بوده و ذنب ویشانی  
سیر نیست برخلاف قوال خبرج  
مثل کواکب راجعه بخانه دور  
بروج را بنورده سال قطع کنند  
و بر حج را در بنورده ماه و درجه را در بنورده روز و تقریباً  
و در تقویم بر بعد از جدول عطار در جدول بکشند جهت  
راس و در وسطه رقم نویسند اول رقم بروج دوم رقم  
درجه سیر و قدر دقیقه و چون ذنب در اندر بروج هفتم  
راس محاسبان همان درجه و دقیقه که از برای راس در تقویم  
مرقوم است جهت او جدولی آورند مثلاً چون در تقویم  
مرقوم باشد که راس در چهار درجه و پنج دقیقه بروج جوزا  
ذنب در چهار درجه و پنج دقیقه بروج قوس خواهد بود

و راس سعد بود و ذنب و ایشان را  
سیر نیست برخلاف قوال خیرج  
مثل کواکب راجعه بخانه دود  
روح را بنورده سال قطع کنند  
ماه و درجه را در بنورده روز و نهار  
اول عطار دود و یکشنب است  
پسند اول رقم برج دوم رقم  
و چون ذنب اندر در برج هفتم  
بوده و یقین که از برای راس در تقویم  
دولت آوند مثلاً چون در تقویم  
چهار درجه و پنج دقیقه برج جوزا  
ست  
پنج دقیقه برج قوس خواهد بود

چون راس اد بر جی بر جی روح ازا عکس باس کیند بتوئی  
 که تحلیلات کو اکب و ادرخین رجعت می نویسند عکس باس  
 نیز بهمان عنوان بر حاشیه صفحه بین می نویسند و علالت  
 راس **س** و از ذنب **س** باشد **هبوط کو اکب** چون شرف  
 موضع غرور و رفعت آنچه در مقابل اوست دل و هبوط  
 در لغت یعنی علوت **س** چون شرف گشت مرتزا معلوم  
 در برابر بود **شرف خانه** هبوط بخور **یعنی** در برابر خانه  
 شرف خانه هبوط کو اکب خواهد بود چنانچه خانه مغتر  
 شرف خانه هبوط باشد **س** چون هبوط زحل برج حمل  
 و ان و برجیس **برج جدی** <sup>عملی</sup> **یعنی** هبوط زحل در برج حمل  
 و هبوط مشتری در برج جدی **س** جای مریخ چون شود سلطان  
 اذ در مورد اوقو هابط دان **یعنی** مریخ چون در سلطان



در خانه هبوط خواهد بود **برج** میزان هبوط خوشتر است  
برج خوشه هبوط ناپید است **برج** میزان هبوط آفتاب  
و برج سنبله هبوط زهر است **برج** ماه هبوط تیر آمد  
عقرب آن مه منیر آمد **برج** حوت هبوط عطارد است  
و برج حوت عقرب هبوط ماه راس هابط شود برج کمان  
هر هبوط ذنب بجو زادن **و** هبوط راس در قوس است  
و هبوط ذنب در جوزا **و** **کواکب** جوزا بیت هر کوی  
محل ضعف و وبال آن کوب است **خانه** کوب از روح کبر  
بر شمار و بین بنور ضمیر **خانه** هفتیر و بال شناس  
حمله معلوم کردت بقیاس **یعنی** چون خواهی که بدانی که  
و بال کوی در کدام برجست خانه او گیر و بشمار روح را  
بر توالی تا برج هفت که او خانه و بال آن کو بکست شالخانه

آفتاب برج اسد است و هفتراو برج دلو است پس و بال  
آفتاب در دلو باشد و همچنین و بال قمر در جدی و بال  
در سرطان و اسد از مشتری در جوزا و از سنبله **برج** میزان  
در میزان و ثور و از زهرم در عقرب و حمل و از عطارد  
در قوس و حوت و راس و ذنب را چون خانه نیست و بال  
نیز نیست **درجات شرف کواکب** بدانکه در مقدار وضع  
شرف کواکب خلافت بعضی فرموده اند که از اول برج  
شرف تا درجه شرف شرفست و بعضی برین دفشانند که  
همین درجه شرف و پس شرفست و بعضی دیگر گفته اند  
که تمام برج شرف شرفست اما درجه شرف اقلیت باشد  
کوب چون به بیت شرف آید و در درجه شرف بجا است  
اقتوت رسیده باشد و چون از درجه شرف بگذرد قوت او



در نقصان آید تا که از برج شرف بیرون رود قوت او  
 تمام شود و اکثری از اصحاب مذهب ثالث را اختیار نموده اند  
 و چون در مقدار موضع شرف خلاف بود واجب بود  
 بر مصنف بیان کردن درجات شرف کو اکبر از برج  
 شرف که مذکور شد چنانچه میگوید شرف شرفی در  
 یادگیری که مایه فرج است یعنی شرف آفتاب در نوزده  
درجه برج حملست که آن خانه شرف اوست و بدانکه قدر  
 چون بدین درجه رسد خوشحال شود و آن خوشحالی را نیز  
 گویند و علامت آن نویسند و در صفحه بسیار قوی  
 در برابر هر روزی از ایام هفته که این نیز بدان روز  
 یاد آن شب آن روز واقع شده باشد سه روزه بنویسند  
 رنگ غیر سیاهی اول روزه و در قوساعت سیر و شرف

یاد روزی برین صورت مثلاً یعنی نیز پنج ساعت  
 شب واقع شد شرف زهر هفت گیر و دویست و شرف  
زهر در بیست و هفت درجه برج حوت است از برج  
در حساب قویست یعنی از درجات برج شرف آن در حساب  
 شرفست قویتر است این درجه بیست و هفتست از برج  
 مذکور و از این مصراع معلوم میشود که مصنف  
 بر مذهب ثالث است از مذاهب ثلاثه که مذکور شد در  
 شرف تیر باز پنج و ده است و شرف عطارد پانزده و دویست  
از برج سنبله سه درجه در شرف ضعیب شده است  
و سه درجه از برج ثور ضعیب شده است و آن نیز پانزده و چهار  
و درجات شرف مشتری از برج سرطان یازده است  
 و آن بهرام بیست و هشت شمار و درجات شرف مریخ از برج  
 جدی



بیست و هشت است **درجات متناهی** کیوان در شرف کمتر از سه  
 هفت مدان **درجات شرف** زحل از برج میزان پست  
 درجاست **شرف راس** درج پندار **مرزب** را مقابلش بکار  
 و شرف راس از برج قوس است **سه درجه و درجه**  
 شرف ذنب در برج مقابله او که آن جوز است نیز سه است  
**درجات مربوط کوکب** بمخایچه در مقدار مواضع شرف  
 خلافت در مقدار مواضع مربوط نیز خلافت بعضی از  
 اول برج تا درجه مربوط میداند و بعضی همین درجه <sup>مربوط</sup>  
 مربوط میداند و بعضی تمامی <sup>مربوط</sup> برج مربوط میداند اما میگویند  
 که از اول برج تا درجه مربوط ضعیف در زیاد است و در <sup>مربوط</sup>  
 مربوط غایت ضعیف حاصل است و بعد از درجه مربوط تا آخر  
 برج ضعیف در ثناقل است و مصنف مرکب بیان درجات

مربوط شده بر سبیل اجمال چنانچه درین بیت مذکور است  
**درجات شرف** که درم یابد **مجهیز** در مربوط دان بنیاد  
 یعنی همچنین درجات شرف که بیان کرده شده درجات <sup>مربوط</sup>  
 از برج مربوط که مذکور شد مثلاً نوزده درجه <sup>مربوط</sup> حل شرف افنا  
 نوزده درجه میزان مربوط او خواهد بود و سه <sup>مربوط</sup> شرف قمر  
 سه درجه عقرب مربوط او خواهد بود و برین قیاس <sup>مربوط</sup> کسای  
 درجات مربوط کوکب را چون قمر درجه مربوط آفتاب <sup>مربوط</sup>  
 تا بدرجه مربوط خودش رسد گویند که در <sup>مربوط</sup> طریقه محترقه است  
 و این پانزده درجه است دوازده درجه از برج میزان که  
 آن از اول درجه نوزده هر میزان باشد تا آخر برج و درجه  
 از اول عقرب و علامت طریقه در صفحه بیاد تقا و پیر <sup>مربوط</sup>  
 غیر سیاه به ر قمر بنویسند اول در <sup>مربوط</sup> طریقه و آن باشد



دوم در ساعت سیوم در شرف یار و زنجانه در نیت  
 مذکور شد و شرف و عیوط کوکب را بعد قمر بر خاشیه  
 صفحه بین تقاویر در برابری از ایام اسایح که این ط  
 یا شرف در آن شبانه روز واقع شده باشد می نویسند  
 بشرق قراول در شرف و آن **ف** باشد یا در عیوط و آن  
**ط** باشد دوم در قمر کوکب که بدرجه شرف یا عیوط رسیده باشد  
 سیوم در شرف یار و زنجانه در قمر ایام هفته که این شرف  
 یا عیوط در کدام روز از ایام اسایح واقع شده بخیر در  
 ساعت ششم در دقیقه برین صورت **ثلا ف لوه**  
 یعنی شرف آفتاب شب جمعه پنج ساعت و سی و پنج دقیقه  
 واقع شده و در عیوط را نیز همین سنوال نویسند مگر آنکه  
 بجای در شرف در عیوط را نویسند و شرف و عیوط اقرا

بر صفحه یار تقاویر نویسند به در قراول در شرف  
 یا عیوط و در قمر دیگر همان طریقت که در دقیقه مذکور  
 در شرف و عیوط کوکب را در هر دو صفحه بزرگ بنویسند  
 نویسند تا بار قمر دیگر شبانه نشود **درجات فلک**  
**درج** آسمان بر استاد **س** سیصد و شصت آمد از آن  
 هر یکی برج را از آن سه **س** هر درج از دقیقه شصت است  
 ثانیه شصت یک دقیقه شناس **پ** همچنین تا جاشراست قیاس  
 و این چنین است که نامی دور فلک را سیصد و شصت قسم یار  
 کرده اند و هر قسمی را درجه میگویند **هر** درج از **س** و **ج**  
 دوازده کانه سی درجه باشد چرا که چون سیصد و شصت را  
 بر دوازده قسمت کنند هر قسمی را سی خواهد رسید و هر **ج**  
 شصت قسم را بر کرده اند و هر قسمی را دقیقه میخوانند پس نامی



فلک نیست و هزار و شصت دقیقه باشد و هر دقیقه را  
 نیز شصت قسم کرده اند و هر قسم را ثانیه میخوانند و هر جزء  
 سه هزار و شصت ثانیه و هر برچی یکصد و شصت هزار  
 ثانیه و تمامی فلک هزار هزار و دویست و پنجاه و شش هزار  
 ثانیه است و هر ثانیه را شصت بخش کرده اند و هر بخشی را  
 ثالثه می نامند و هر ثالثه را شصت بخش کرده اند و هر بخشی را  
 راجعه میگویند و همچنین قسمت می نمایند تا غاشم و اگر خواهند  
 همچنین قسمت کنند **نظرات کواکب** نظر اتصال کواکب  
 تختانیست بکوکب فوقانی در مواضع مخصوصه و فایده قید  
 تختانی و فوقانی آنست که کواکب تختانی در سیر و جرات  
 نسبت بکوکب فوقانی و از جهت آنست که دائره متصل میشود  
 بکواکب دیگر و هیچ کواکب متصل با و نمیشود و همچنین همیشه از

کواکب تختانی متصل میشوند بکواکب فوقانی  
 نظر اختران بکن معلوم تا بدانی تمام عالم بخیر  
 چون غایت علم نجوم معرفت ساعت نیک و بد است و علم  
 دین نظرات کواکبست پس چون معرفت نظرات کواکب  
 حاصل شود علم نجوم دانسته شده باشد چون کواکب بود بر  
 بدج پیش از نزدیک بر و آنکه هر دو در اقران باشد  
 و نیز در حال اکران باشد یعنی چون دو کواکب در یک  
 و یکدجه باشند یا انشان قران خواهد بود و چون قران  
 در نخست جمع شدند است و این دو کواکب یکدیگر جمع شده اند  
 مناسب است نظر قران الملاق کردن و اثر این نظر غریب و شگفت  
 و ذیکی از ذکر برج سیر باشد از نه برج بازده  
 و آنکه تسدیر باشد آتین شرح ترجیح بشنوازی این



و چون کوکی در برج یازدهم او میان ایشان نظر کنند پس با  
 بواسطه آنکه از هر دو جانب سدس فلک که آن شصت درجه  
 بعد خواهد بود میان این دو کوکب مثلاً کوکی در درجه اول  
 حل باشد و کوکی دیگر در درجه اول جزایان ایشان سدس  
 فلک بعد خواهد بود و این را تسدیس این میگویند چون  
 بعد میان ایشان از جانب پین است یا آنکه کوکی در اول  
 درجه حل باشد و کوکی دیگر در اول درجه دلو میان ایشان  
 نیز سدس فلک بعد خواهد بود و این را تسدیس السیر خوانند  
 چون این بعد از جانب یسار است و اثر این نظر سعادت  
 و دوستی است و شرح تر بیع اینست **چهارم** است و درم نظرگاه  
 هر پنج و غشت همراه اش و نظر تر بیع آنست که کوکی در برج  
 چهارم یا در برج دهم کوکی دیگر باشد مثلاً کوکی در اول حل

و کوکی در اول سرطان یا در اول جدی باشد میان ایشان  
 تر بیع خواهد بود بسبب آنکه از هر دو جانب بعد میان ایشان  
 ربع فلک است که آن نود درجه است پس اگر کوکی در چهارم  
 کوکی دیگر باشد اثر تر بیع این کوکب و چون در دهم او باشد  
 اثر تر بیع السیر خوانند و اثر این نظر دهمی و غر و نجست  
 و در پنجده یا نهم کردند و آنکه تثلیث دوستی اثرند  
 و چون کوکی در برج پنجم یا در برج نهم کوکی دیگر باشد میان  
 ایشان تثلیث خواهد بود بواسطه آنکه از هر دو جانب ثلث  
 فلک که آن صد و پست درجه است میان ایشان بعد  
 خواهد بود مثلاً کوکی در اول حل باشد و کوکی  
 دیگر در اول اسد یا در اول قوس میان ایشان ثلث فلک  
 بعد خواهد بود پس اگر کوکی در پنجم کوکی دیگر باشد



آنرا تثلیث این گویند و چون در غم او باشد آنرا  
 تثلیث ایسر گویند و اثر این نظر سعادت و دوستی است  
 و سعادت این نظر زیاده از سعادت تسدیس است  
 هفتمین خانه مقابله دان اثرش کینه و مجادله دان  
 یعنی چون کو کبی در خانه هفتم کو کبی دیگر باشد  
 میان ایشان نظر مقابله یعنی چون کو کبی در خانه  
 هفتم کو کبی دیگر باشد میان نظر مقابله باشد چون  
 ایشان در مقابل یکدیگر اند و چون این نظر  
 میان آفتاب و ماه است آنرا استقبال گویند و اثر  
 این نظر غیبت و کینه و مجادله اما این نظر  
 در غیبت از تر بیع اقویست و این نظرات از این  
 دایره به سوله تمام میشود



و چون دو کوکب  
 بختری ر  
 که  
 بگذرد  
 منصف  
 این نظرات در  
 قرآن تسدیس  
 و استقبال  
 بعد قمر بر حاشیه صفحه  
 دهم قمر در قمر کو کبی  
 چهارم قمر شب یازدهم قمر روز هفتم ششم قمر











دران شبانه روز واقع شده باشد علامت او را بنویسند  
بسمه در قر اول در قمر تحت الشعاع وان تحت است دوم  
در ساعت سیوم در قمر شب یا روز و بدانکه ان کو اکب را  
براس و ذنب و یکد مجاسده کویند و یکد کو یکدست خن  
و سیر معکوس است مثل سیر کو اکب را جسد و در بر و ج  
در صد و چهل و چهار سال تمام کند و بر جی در دوازده سال  
قطع کند و علامت او در حاشیه صفحه بین **کبد** و در صفحه  
پسار **که** نویسند و مجاسده کو اکب را جبر قمر حاشیه  
صفحه بین نویسند بهفت در قر اول در قر کو یک که قتل  
براس است یا ذنب یا یکد دوم در قمر مجاسده وان **مع** است  
و بعضی **ی** نیز نویسند سیوم در قر براس یا ذنب یا یکد چهارم  
در قمر شب یا روز بخم در قمر و هفتده ششم در ساعات

هفت در قمر دقیقه برین صورت مثلا **ل** **مکمله لاسه**  
یعنی زحل مع یکد است شب یکشنبه به ساعت و پنج دقیقه  
و چون براس یا ذنب باشد مراتب او قاهر بهمین منوال  
خواهد بود دیگر آنکه عوض در قمر براس یا ذنب خواهد نوشت  
و مجاسده قمر را بر صفحه بسیار تقویم بنویسند در برابر هر روز  
از ایام هفته که دران شبانه روز این مجاسده واقع شد باشد  
بسمه در قر اول در قر براس یا ذنب یا یکد دوم در ساعات  
سیوم در قمر شب یا روز برین صورت مثلا **و** **رب** یعنی  
قمر مع یکد است بدو ساعت دوزه این رقات را نیز بنویسند  
غیر سیاه نویسند **ابواب دوز** و این چنین است که  
دو زهای هفته را قسمت کرده اند بر کو اکب سیاه و میگویند  
که هر روزی از ایام هفته تعلق بکو یکی دارد از کو اکب مذکور



دران روز کاری که تعلق بدان کوکب دارد اگر بکشد بیاد  
 نیکو خواهد بود و چون روز یکشنبه اول هفته است و آفتاب  
 اظهر کوکب اینده ابا و کرده او را با آفتاب داده ایام دیگر را  
 بکوکب دیگر دادند چنانچه مصنف خود بیان میفرماید  
 - کرمیکشنبه نسبت خور - دانکه دوشنبه است آن قمر  
 روز سه شنبه آن بهرام است - انکه مزخ مرو را نام است  
 چارشنبه گرفت کوکب تیم - سعد را پنجشنبه آمد تیر  
 یعنی روز یکشنبه تعلق با آفتاب دارد و روز دوشنبه  
 بقمر و روز سه شنبه بمنزخ و روز چهارشنبه به عطارد  
 و روز پنجشنبه بسعد و مراد از سعد مشتری است بواسطه  
 انکه کوکب سعد مشتری و زهره است و مصنف زهره را خوا  
 گفت پس نباشد مراد از آن سعد مکر مشتری و مذکور شد

سابقا که مراد از تیر خشر است یعنی روز پنجشنبه از ایام  
 هفته خشر و حصر مشتری است - زهره را د جمع و بر جل  
 داد شنبه خدای عز و جل - یعنی روز جمعه تعلق بزهره  
 دارد و روز شنبه بر جل **ارباب شب** همچنانچه هر روز از ایام  
 هفته تعلق بکوکب دارد هر شب از شبهای هفته نیز تعلق  
 بکوکب است و چون دران شب کاری که بدان کوکب تعلق دارد  
 بکند بسیار نیک آید - شب یکشنبه ان تیر آمد زین پنجشنبه تیر  
 یعنی یکشنبه تعلق به عطارد دارد و ازین سبب خشر او فرخی کوکب  
 شب دوشنبه آن برجیل است - و اندرین قولها تلبیس است  
 و شب دوشنبه تعلق مشتری دارد و تلبیس صدراست  
 ارباب تعبیل و معنی او پوشیده نیست یعنی درین قول حق  
 نباشد این است - شب سه شنبه آن زهره شناس -



چارشنبه شب زحل قیاس، شب پنجشنبه ارمیا خود  
 شب ادرینه خود شب قمر است، یعنی شب شنبه تعلق  
 و شب چهارشنبه تعلق بزحل و شب پنجشنبه تعلق بافتاب  
 و شب جمعه تعلق بقیمر دارد، بر شب شنبه ای که این کرام  
 بخمر مریخ و ایست مدام، و شب شنبه تعلق بشار مریخ  
 دارد و او برین شب والی و رشت جانچه کوکب دیگر لایالی  
 دیگر والی و باند **ادبایب ساعات** بدانکه ساعات بر وقت  
 ستویه و معوجه و شرح ساعات مستوی سابقا مذکور شد  
 و ساعات معوجه آنست که شب از روزی را به بیست و چهار  
 قسم مساوی کرده اند جانچه همیشه روز و زده ساعت  
 و شب دوازده ساعت باشد و چون شب و روز کوتاه تر  
 یا دراز تر شود عدد ساعات شب و روز زیاد و کم نشود

اما نفس ساعات دراز تر و کوتاه تر شود جانچه در درجات  
 فلک را که سیصد و شصت است بر ساعات شب از روزی قیمت  
 کرده اند هر ساعتی را پانزده درجه رسیده است بر درجات  
 ساعات مستوی را پانزده درجه گذارد و عدد ساعاتش از روزی  
 زیاد و کم شود و درجات ساعات معوجه از پانزده زیاد و کم  
 و عدد ساعاتش از دوازده زیاد و کم گردد و هر ساعتی را ایست  
 معوجه از ایام و لایالی کوکبی داده اند که چون کاری که تعلق بیان  
 کوکب دارد در آن ساعت بکنند نیکی افتد و الله اعلم  
 ساعت اولین زهر و زویش، و آنکه باشد از آن کوکب  
 کان شب و روز اندان نیست، کرده باشد حکیم از سکت  
 یعنی ساعت اول هر روز و هر شب تعلق کوکبی دارد که صاحب آن روز  
 یا آن شب باشد مثلا روز یکشنبه تعلق بافتاب دارد بر ساعت اول آن



فلاوقات باشد باشد و آن در کجای است و در این ساعت است  
و ساعت دوم از روز باشد تعلق بکجی دارد که فلک او تحت فلک  
رب ساعت اول باشد مثلاً رب ساعت اول روز یکشنبه آفتاب است  
رب ساعت دوم او کجی خواهد بود که فلک او تحت فلک آفتاب باشد  
که آن زهر است. هر سیر این شناس آسان یعنی ساعت سیر  
بهر تعلق بکجی دارد که فلک او تحت فلک رب ساعت دوم باشد  
مثلاً رب ساعت دوم روز یکشنبه زهر بود رب ساعت سیم او عطارد  
خواهد بود بواسطه آنکه فلک او تحت فلک زهر است. به همین ترتیب بقایا  
یعنی همین طریق که مذکور شد هفت کوکب را قیاس کن ترتیب افلاک  
و چون افلاک تمام شود باز از زحل گیرند تا دوازده ساعت دوز  
باشد را بدین طریق بکجی دهند و بعد ولی وضع نمود ترتیب افلاک  
ایام و ایالات و ارباب ساعات تمام از آن معلوم شود و بعد از آن

جدول الزمان ساعات يومه ليالي

[illegible]



**ارباب مثلث آفتی** سابقا گفته شد بود که هر مثلث را  
 از مثلثات ارباب است از کواکب سیاره و این چنین است که هر مثلث  
 که سه برجست به کواکب داده اند که در طبیعت ساقی اند و مثلث  
 بان مثلث مثلث مثلث آفتی حار یا بس است او را بشماره اند  
 که حار یا بس است و بیشتر داده اند که حار است و بهر حال اند  
 که یا بس است و چون کواکبی در مثلث خود باشند غنی تر خواهند بود  
 و چنان باشد که در میان اعراف و انصار خود باشد  
 هر مثلث که طبع دارد نار. شمس دان رت در زاویه و از  
 یعنی مثلث آفتی که آن محل و آمد و قریب است رت اول و در  
 شمس است و انکس مشربیت یکرب. یا دیگر این سخن که نیست عجیب  
 و رت دوم این مثلث در روز مشربیت. یا رت شب بخلاف یکرب  
 یعنی رت شب بخلاف رت روز است چنانچه رت اول و رت

و رت دوم اوتیس. روز و شب شان زحل شریک شان  
 و رت سیر این مثلث خواه در روز و خواه در شب زحل است  
**ارباب مثلث خاکی** و این مثلث که طبع اوست تراب  
 زهر و بس قریب شناس ارباب. و ارباب مثلث خاکی که آن شود  
 و بنیله است و جدی است در روز اول زهر و دوم قریب  
 یا زهر شب هست بس زهر. بشو این نگینای خوش شهر  
 و در شب رت اول قریب و رت دوم زهر  
 هست شان روز و شب شریک نام. انکه خوانند مر و ارباب نام  
 و رت سیر مر و شب و روز هر دو مرغیت **ارباب مثلث آبی**  
 انکه باد است طبعش از تقدیر. رت روزش زحل شام و قریب  
 یعنی ارباب مثلث هوایی که آن جزا و میرانست و در روز و رت  
 اول زحل است و دوم عطارد. تیر و شب مقدم آمد باز



و در شب رت اول او عطار داست و رت دوم او زحل  
 هر دو را مشترک بود اینان و رت سیوم در شب و روز هر دو  
 مشترک است **ثالثه آبی** آنکه طبعش مناسبست با آب  
 زهره در روز هشتاد از اباب یعنی اباب ثلثه آبی که  
 آن سرطان و عقرب و حوت در روز رت اول زهره  
 دیگر از بعد زهره دان برام و رت دوم در روز نخست  
 شب بود برخلاف این اقام و در شب رت اول این ثلثه  
 مرغخست و رت دوم زهره هشتاد و شب رت اول  
 این بدانی شوی بملر شر و رت سیوم این ثلثه در شب و روز  
 قر است یکی از فضلا اباب ثلثات رابطی در قمر که  
 در یک بیت و بیست سه میل حفظ این قاعده متکمل اید آن  
 و بیت اینست - تسلی قهرخ پلادی نهی بشع حروف میدار بر

چهار است مشرق و مغرب و شمال و جنوب و بروج را  
 قسمت کرده اند برین چهار جهت و میگویند که هر سه برج  
 دلالت میکند بر جهت ازین جهات و آن بروج منسوب بدان  
 جهت میدارند چنانچه مصنف میگویند شرقی آنکه از بروج  
 برهه باز شیر و باذکان یعنی بروی که دلالت میکند بر جانب  
 شرقی و اسد و قوس است و هر جهت ازین جهات را به قسم  
 کرده اند اول قلب دوم بسیار سیوم بین و هر بروج را ازین  
 سه برج دلیل قسم میدهند ازین سه قسم چنانکه حمل دلالت  
 بر قلب شرق و اسد بسیار او و قوس بر بین او  
 و آنکه شان خلق مغرب خوانند و آنکه جوزا و دلو و میزان  
 ویت سه برج دلالت بر جانب مغرب میکنند چنانچه جوزا  
 دلالت بر قلب مغرب میکند و میزان بر بسیار و دلو بر بین او



سرطانست و حوت با عقرب آنکه دارند از شمال نسب  
و این بروج دلالت بر جانب شمال میکند چنانچه سرطان  
دلالت بر قلب شمال میکند و عقرب بر بسیار او و حوت برین او  
ثور با سنبله است و جدی هم که برارند از جنوب علم  
وین سه برج دلالت بر جنوب میکند اما ثور بر قلب جنوب  
دلالت میکند و سنبله بر بسیار او جدی بر همین او و ترتیب  
درین قاعده آنست که محل را بقلب مشرق داده اند و ثور را  
بقلب جنوب داده اند و جوزا را بقلب مغرب داده اند  
و سرطان را بقلب شمال و اسد را به بسیار مشرق و سنبله  
بر بسیار جنوب و میزان را بسیار مغرب و عقرب را بسیار شمال  
و قوس را به مشرق و جدی را به جنوب و دلو را به همین  
مغرب و حوت را به همین شمال چنانچه ازین دایره به ولت تمام میشود



در معرفت طالع  
بدانکه منطقه البروج  
قمر کرده اند  
و هر قمری را  
و ابتدا  
میکند  
از منطقه  
مفروض رافق شرعی باشد و آنچه رافق غرض باشد  
درین وقت از اسابع خوانند و آنچه از منطقه درین  
وقت بر نصف النهار باشد فوق الارض از اعلاش کویند  
و آنچه تحت الارض بود رابع و خانه که بعد از طالع باشد  
از اثانی کویند و آنچه بعد ثانی بود ثالث کویند و همچنین  
تا دوازده برج تمام شود چنانچه مصنف فرموده **شمس**



طالع آن برج باشد ای شفق که برآیند باشند از شرق  
هر که زاید ز مادر این هنگام طالعش آن نمند در احکام  
یعنی طالع مولود آن برجیت که از افق مشرق طلوع کند  
در آن وقت که فرزند از مادر جدا شود بدوجه و دقیقه  
معین و معرفت آن درجه و دقیقه را بالت رصد احتیاج  
تمامست و هیچ یک از آلات رصد مثل اسطرلاب نیست  
و هر یک از بیوت دلالت میکند بر چیزی و صنف بیان آن نیز  
اولین خانه تن و جانست حکم آن بر حکم آسمانست  
یعنی برج اول از آن بروج که آن طالعست خانه تن و جان و  
زندگانی و عمر است دوم طالعست خانه مال و خانه دوم  
طالع خانه مال و معاش و یاری کردن و غل و مخاست  
سیر آمد با قریب اذلال و سیر طالع خانه اقربا و برادران

و خواهران و اموختن چیزها و بحث علوم است  
چهارمین خانه ملک و ضیعت و آب و خانه چهار خانه املاک  
و ضیاع و پدر و مادر و فرزند کردن اموال و عاقبت کارهاست  
و آن فرزند پنجمین و طرب و نوحه طالع خانه فرزند و طرب  
و هدیه و تشریف از بزرگان و بیت المال املاکست  
ششمین خانه ربح و بند و باز و هفتیم خانه زن و انباز  
و خانه ششم خانه ربح و مرض و بند و خد متکار است و خانه  
هفتم خانه زن و انباز و شریک و دشمن و دزد و خصوصها  
و نظیر و هزیمت و یافتن و نایافتن دزدیده و گم شده است  
مرك در هشتمست و خوف و خطر و خانه هشتم خانه مرك  
و خوف و میراث و رسیدن اذن و نیکت و بیت المال  
از واج و شرکاست و نهم خانه علم و دین و هنر و خانه نهم



خانه وین و سفر و طاعات و لطف طبع و یکاست و دانستن  
 احوال غایب و توانگری و درویشی است. عمل و دولت از هم جز  
 و خانه دهر عمل و است و شغل و رفعت و جاه و بادشاه  
 و سروری و حکومت و مشهوری و معرفی و احوال آنهاست  
 چون حدیث از ده و یکی گویند. خانه دوستان و امید است  
 وین بیان بین جو خوشید است. و خانه یازده خانه  
 امید و دوستان و سعادت و یافتن مراد و دانستن دوستان  
 صادق و کاذب و بیت المال و طاعت است. جو از آن بکنند  
 حکم این برستور دان و عدو. و خانه دوازده خانه شور  
 و زور و عدو و شقاوت و سختی و قرض دادن و گرفتن  
 ستوران و تمت و حسد بردن و شناختن یکی و بی احوال  
 دشمنانست و چون این دوازده خانه دار سر کند بر وجهی که متصل

مصحف

بعضی بعضو و خانه دوازده متصل خانه اول باشد و خانه  
 در جز اولی هر یک ازین بیوت دوازده گانه را ثبت کنند آنرا  
 زایع خوانند و از جمله این روح طالع و رابع و سابع و غیره  
 او تاد کنند و ثانی و خاص را و ثامن و حادی عشر و یسار و ثانی  
 خوانند و وضع که یک سیاره و راس و ذنب نیز درین روح بدجاست  
 و قافیه ثبت نمایند بدین طریق که درین صورت زایع طالع بود





و هر برج کیان او و طالع هیچ نظر واقع نتواند شد از اساطیر  
گویند و آن ثانی و سادس و ثامن و ثانی عشر طالع است و اولی  
این دوازده خانه طالع و عاشور و سابع و رابع و حادی عشر  
و خامس و سابع و ثالث و ثانیست و اضعف آن ثانی است و اضعف  
آن ثانی عشر و سادس است بواسطه آنکه این دو برج هم ساقط  
و هم زایل و بکنند در تقابل از اوراق دوازده خانه تحویل  
عالم را می نویسند و آن دخول شمس است در اول درجه محل طالع  
این تحویل را نیز می نویسند و آن برجیست که طالع میکند از افاق  
مشرق در محل دخول شمس در اول درجه محل و این طالع راسع  
بروج دیگر بدیجات و دقائق معین در دوازده خانه می  
نویسند و مواضع کواکب و راس و ذنب و یکد و سهام نیز  
در وثیقه می نمایند بدستور مزاج طالع مولود برین صورت

**فصل در بیان طالع و طالع** بدانکه بروج را با اعتبار اجزای داخل  
ذات اوست احوال است و اعتبار آنچه خارج ذات اوست  
نیز احوال است اول و آن دوست طبایع بروج جنایچه  
منه که در شد و زن گیر و ثانیست بروج جنایچه و صنف میفر  
بشناس از بروج ماده و وزن تا در احکام باشد شش  
و محل دان و شور ماده شناس همچنین بکیر تا بصورت قیاس  
یعنی برج اول که آن حملت را اعتبار کن که آن جز آن  
و بروج چهارم را ماده که آن سر طانست و همچنین تا آخر  
بروج یکی را ز و دیگری را ماده میدان تلحوت که او ماده است  
و در بعضی از کتب شریفه و رسائل لطیفه این قاعد را  
بدین عبارت بیان فرموده اند که بروج حاشیهای خانه  
یا بس باشند که آن مثلثه آتشی است و خواه حار و طبع که

در بعضی از کتب شریفه و رسائل لطیفه این قاعد را بدین عبارت بیان فرموده اند که بروج حاشیهای خانه یا بس باشند که آن مثلثه آتشی است و خواه حار و طبع که



مثلثه هوائی است و بروج بارد مؤنث اند خواه بارد  
یا بس باشند که مثلثه خاکبست و خواه بارد رطب که آن  
مثلثه آبیست و حاصل هر دو عبارت یکست و بروج  
مذکر چهار اند و بروج مؤنث ایل چنانچه حمل نماید  
و شور لیلی ترتیب تا آخر بروج که او مؤنث بود و لیلی  
**بروج منقلب و ثابت و قد و جدین** بدانکه احوالی که  
باعث ابر خارج ذات بروجست بسیار است اول آنست  
که بروج را باعتبار فصول چهار قسم کرده اند و سه برج  
اول را زمینی و سه برج را خریف و سه برج چهارم را  
شتوی میگویند چنانچه سابقا دانسته شد و در آنست  
که بروج را باعتبار طبایع هر فصلی به سه قسم کرده اند قسم  
اول را منقلب و ثانی را ثابت و ثالث را د و جدین میگویند

چنانچه صفت فرموده - بر فلک برج منقلب جاریست  
از دین تا کمر بسیار است - حمل است اول و دوم سرطان  
باز میزان و جدی و ایوان - وجه تسمیه این بروج بمنقلب  
آنست که چون آفتاب بدین بروج می آید منقلب میشوند  
فصلی فصلی چنانچه چون آفتاب حمل آید زمستان منقلب  
بفصل چهارم شود و چون سرطان آید فصل تابستان شود  
و چون میزان آید فصل تابستان منقلب بفصل پاییز شود  
و چون جدی آید فصل پاییز منقلب بفصل زمستان شود  
ثابت آمد بوصف جاریه ذکر - عقرب و دلو و کوا و شیر و ثور  
و این بروج را ثابت بواسطه آن میگویند که چون آفتاب  
بدین بروج می آید هوا ثابت میشود همچنین بروج دیگر  
قوس و جوزا و خوشه و ماهی - وصف ایشان اگر زمین خواهی



کویما این علم هست بر مریخین که بود این محار و جوی  
 وین بروج را از وجسین بواسطه آن میگویند که هوای  
 فصول بر طبیعت خود است هرگاه که آفتاب در نصف اول  
 این بروجست و بر طبیعت فصلی لاحقست هرگاه که در نصف  
 اخر این بروجست مثلا هرگاه آفتاب در نصف اول قوس  
 هوا بر طبیعت پاییز است و چون در نصف آخر است هوا  
 بر طبیعت فصل زمستان است پس کویما که این بروج  
 مرکبند از دو وجسین و چون فصل فصلی منتقل شود  
 آنرا امتزاج فصلین گویند و در تقاویر آنرا بر حاشیه  
 صفحه یمن نویسند در برابر هر روزی از ایام اسابیح  
 که امتزاج در آن روز یا در شب آن روز واقع شده باشد  
 بروج مشرق و مغرب و شمالی و جنوبی بدانکه چهار عالم



از نویسند و اگر طالع برج ذوجسین باشد حکم نصف  
 اول سال از نویسند و حکم آخر از طالع دخول شمعی را اول  
 درجه نیزان و اگر طالع برج منقلب باشد حکم هر فصلی از طالع  
 آن فصل کنند و طالع فصول طالع وقت دخول آفتاب است  
 در اول درجه بروج منقلب و از ایام طالع سال را بر صفحه  
 یسار میکشند و بر صفحه یمن این ورق جدول میکشند



و اسامی سالها ترك رادرومی نویسند بطریق صورت  
 زاینجه طالع و بجای طالع اسم آن سال که تقویر کواکب  
 در آن سال استخراج کرده باشند نویسند و بجای ثانی اسم  
 سالی که بعد ازوست و همچنین ترتیب تا اسامی دوازده سال  
 ترکی تمام نوشته شود و اسامی سالها را ایشان و صورت  
 ایراد آن در تقاویر مثل اینست



بیاورد و از قاصد اعداد ايام شهر را درو ثبت نمایند  
 و آنرا ماهها را ایشان را که می باشد یا نیست و نه **فرج کواکب**

کواکب

کواکب را در خانه طالع مواضعیست که در آن مواضع  
 خوشحال باشند و آن خوشحالی فرج گویند و آن مواضع نیست  
 مصنف میگوید **فرج تیر برج طالع دان** و آن تا این موضع  
 یعنی چون عطارد در طالع باشد در بیت فرج خود خوشحال  
 خواهد بود **فرج ماه ثالث است از طالع** و فرج قمر در خانه  
 سیطره است بر قوالبی روج **و آن خورشید نیست بر ناع**  
**و فرج آفتاب در خانه نم طالع است بر قوالبی روج**  
**زهره در نجین بود بهرام** و فرج زهره در خانه نجی طالع  
 بر قوالبی روج **هسجو در خانه نم بهرام** و فرج میرخ خانه  
 ششم طالع است بر قوالبی روج **شاد در باز دست سعد اجل**  
 مراد از سعد اجل مشتریست بواسطه او سعد اکبر است یعنی  
 فرج مشتری در خانه یازده طالع است بر قوالبی روج



در دو فرج رسد بر حل و فرج زحل در خانه دوازدهم  
 طالعست بر توالی روح بدانکه سابقا گفته شد که کواکب را  
 در برابر هر قوتی ضعیفست پس در برابر این قوت نیز ایشان را  
 ضعیفی باشد که آنرا ترج کوبند چنانچه هفته برج فرج هر کس  
 ترج باشد پس ترج عطا دارد در هفته طالع و ترج قمر در نیم  
 و ترج شمس در سی و سه و ترج زهره در یازدهم و ترج  
 مریخ در دو و از دهر او و ترج مشتری در پنجاه و دو و ترج زحل  
 در شش و او باشد بر توالی روح **حدود مصریان** هر یک  
 از برج را قسمت کرده اند بر کواکب خسه مختیره با اقسام مختلفه  
 و هر قسمی را از آن اقسام بگویند و آن قسم را بدان کواکب  
 میگویند و باتفاق اصحاب نجو مینویسند را حدیث و چون کس  
 در دغدغه باشد خوش حال بود ای باب جلال و باینه بخود

بست و از قول اهل مصر حدوده بدانکه در حدود کواکب خلاف  
 بسیار است و اختلاف بیشمار کرده اند چنانچه هر قوتی  
 حدود را بنوع بیان کرده اند مثل اهل بابل و اهل اندلس و بطلمیوس  
 و اهل مصر و اما حدودی که درین روزگار مستعملست حدود  
 مصریاست و چنین گفته اند که واضح آنحضرت یوسف  
 و بعد از آن حدود بطلمیوس اشهر است و مصنف بیان  
 حدود مصریان کرده و ما در آخرین بحث حدود بطلمیوس را  
 در جدولی یا ویرانشاء الله تعالی **حدود مصریان** اقسام حدود  
 کواکب از برج حل مشتری را که باینه فرجه است از حل جدید که شرح  
 شد در برج نیز زهره را نیز است هشت دیگر نصیبه تیر است  
 پنج دیگر نصیبه سر است و آن کیوان جوان اوست و مدار  
 یعنی شش درجه اول حل حد شتریت و از اول درجه هفتم



تا شش درجه دیگر حد زهر است و از اول درجه سیزدهم  
 تا هشت درجه دیگر حد عطارد است و از اول درجه بیست و یکم  
 تا پنج درجه دیگر حد مریخ است و از اول درجه بیست و ششم  
 تا آخر برج حمل که آن نیز پنج درجه است حد زحل است **ثور**  
 یعنی اقسام حدود کوکب از برج ثور **باز** از ثور حد زهر مذکور  
 آمد و حد تیر شش شمار **هشت** از و نیز حد سعدا حمل  
 هست و جز پنج نیست حد حمل **سه** درجه نیز حد بهرام است  
 دل انا همیشه بدرام است **یعنی** از اول درجه چهاردهم  
 حد عطارد و از اول درجه پانزدهم تا آخر درجه بیست و دوم  
 حد مشتری است و از اول درجه بیست و سیوم تا آخر درجه  
 بیست و هفت حد زحل و از اول درجه بیست و هشت تا آخر  
 برج ثور که درجه است حد مریخ است **جوزا** یعنی اقسام حدود

کوکب

کوکب از برج جوزا و مراد صنف دین بحث از اسای  
 بروج که یکوید بهیجارت است **تیر** از شش درجه جوزا حد  
 هست برجیس را همین **بعد** **زهر** را آنکه شادی است  
 حد ازین برج یکان **بخت** **حد** مریخ باز هفت درجه  
 و آنکه کیوان شش است **نیک** **و ترتیب** این اقسام چنین است  
 که از اول برج جوزا تا آخر درجه ششم او حد عطارد است  
 از اول درجه هفتم تا آخر درجه دوازدهم حد مشتری است  
 و از اول درجه سیزدهم تا آخر درجه عتق هم حد زهر و از اول  
 درجه هجدهم تا آخر درجه بیست و چهارم حد مریخ و از اول  
 درجه بیست و پنج تا آخر برج جوزا که شش درجه است حد  
**طرا** **حد** مریخ و با **چنگ** **از** درجه هفت آمد از **خونک**  
**باز** **حد** زهر و شش **تیر** **هفت** از و نیز حد سعدا کپیر



آنچه ماند نه برج حد زحل باشد ای برتر از زحل نخل  
 و ترتیب این اقسام بدین طریقت کما از اول درجه برج  
 سرطان تا درجه هفتم برج اوحد مرتبست و از اول درجه  
 هشت تا آخر درجه سیزده هر حد زهر و از اول درجه چهار  
 تا آخر درجه نوزده هر حد عطارد و از اول درجه بیست  
 تا آخر درجه بیست و ششم حد مشترک که بعد اکبر است  
 و از اول درجه بیست و هفتم تا آخر برج سرطان که چهار  
 درجه است حد زحلست و از برجین را نه برج اسد  
 و آنکه جز شش درجه نباشد حد ناهید پنج دان و زحل  
 هفت دیگر نهاده حکم ازل شش درجه برج قوس  
 و از نه تا آخر درجه بیست و یک هر حد زهر و از اول درجه  
 تا آخر درجه بیست و یک هر حد مشترک و از اول درجه بیست و دو

اوحد مشتری و از اول درجه هفتم تا آخر درجه یازده  
 حد زهر و از اول درجه هفتم تا آخر درجه یازدهم حد زهر  
 و از اول درجه دوازده تا آخر درجه بیست و یک هر حد زحل و از اول  
 درجه بیست و یک تا آخر درجه بیست و چهار هر حد عطارد و از اول  
 درجه بیست و پنج تا آخر برج اسد که شش درجه است حد مشترک  
 و از اول درجه بیست و شش تا آخر درجه بیست و شش  
 مشترک را که فرج آثار است حد این برج یکسان جرات  
 باز مرتب و او را بر تیر آنچه ماند بود زحل یا تیر  
 و ترتیب درجات این برج بدین نوعست که از اول درجه  
 برج سنبله تا آخر درجه هفتم اوحد عطارد و از اول درجه  
 و هشت تا آخر درجه هفتم هر حد زهر و از اول درجه هفتم  
 تا آخر درجه بیست و یک هر حد مشترک و از اول درجه بیست و دو



تا آخر درجه بیست و هشت حد مریخ و از اول درجه بیست و نهم  
تا آخر مریخ که دو درجه حد زحلست **میزان**  
حد مریخ که خواشیش میزان ، شش درج دارد آخر و یک  
تیر تا بیست و هشت دان پس از او ، مشرقی را یک درج کم از او  
بخم دان حد زهره بد را مر ، جاده بکر نصیب می راند  
و ترتیب این اقسام برین موالست که از اول برج میزان  
تا آخر درجه شش و شصت او حد زحلست و از اول درجه هفتم تا آخر  
درجه چهارده هر حد عطارد و از اول درجه پانزدهم تا آخر درجه  
بیست و یک هر حد مشتری و از اول درجه بیست و شش حد زهره  
و از اول درجه بیست و هفتم تا آخر برج که چهار درجه است حد  
**عقرب** از بهرام را از خانه خوشی ، حد بدان از درج تا پنج و دوش  
حد تا هید را چهار شمار ، بعد از آن حد تیر دان در چهار

چون شود پنج مشتری را حد ، شش زحل دارد و هر دو  
و ترتیب اقسام درجات این برج برین موالست که از اول  
برج عقرب تا آخر درجه هفت و شصت و از اول درجه هفتم  
تا آخر درجه یازده هر حد زهره و از اول درجه دوازدهم حد  
عطارد و از اول درجه بیست و یک تا آخر درجه بیست و چهارم حد  
مشتری و از اول درجه بیست و پنج تا آخر برج که شش درجه است حد  
**قوس** مشتری از قوس حد و شش است ، پنج زهره را که بعد و شش است  
تیر را چهار و پنج حد زحل ، چار مریخ را که و شست حد دل  
و این اقسام برین ترتیب است که از اول برج قوس تا آخر درجه  
دوازده هر حد مشتری و از اول درجه سیزدهم تا آخر درجه  
هفده هر حد زهره و از اول درجه هجدهم تا آخر درجه بیست و یکم  
حد عطارد و از اول درجه بیست و دو تا آخر درجه بیست و ششم



حد زحل و از اول درجه بیست و هفتم تا آخر برج که درجه است  
 حد مریخ است **جدی** نیز در برج جدی در حد هفت و در جدی در حد  
 زهره را هشت و مریخ را چهار، چنانچه از روی شمار  
 و ترتیب اقسام حد و این برج بدین ترتیب است که از اول برج  
 جدی تا آخر درجه هفتم حد عطارد و از اول درجه هشتم تا آخر  
 درجه چهاردهم حد مشتری و از اول درجه پانزدهم تا آخر  
 درجه بیست و سه تا آخر درجه بیست و شش حد زحل و از اول  
 درجه بیست و هفتم تا آخر برج که چهار درجه است حد مریخ  
**دل** نیز از حد زحل و از هفت، زهره از وی بیست و هفت  
 هفت سعد و که شادی آنست، قمر مریخ چون زحل نخست  
 و این اقسام برین ترتیب است که از اول برج دلو تا آخر درجه  
 هفتم حد عطارد و از اول درجه هشتم تا آخر درجه سیزدهم

حد زهره و از اول درجه چهاردهم تا آخر درجه بیست و ششم  
 تا آخر برج که پنج درجه است حد زحل است **حوت**  
 دوشتر از حوت حد زهره شمار، حد بر جیس در آن که و است چهار  
 سه و در حد قزوين ندارد تیر، باز بهرام را نامد تیر  
 دوی در حد نصیبیه است، که بجای آنها از و درون خلعت  
 و ترتیب این اقسام چنینست که از اول برج حوت تا آخر درجه دوازدهم  
 حد زهره است و از اول درجه سیزدهم تا آخر درجه شانزدهم حد  
 مشتری و از اول درجه هفدهم تا آخر درجه نوزدهم حد عطارد  
 و از اول درجه بیستم تا آخر درجه بیست و هشت حد مریخ و از اول  
 درجه بیست و نهم تا آخر برج که دو درجه است حد زحل است و اکثر  
 اصحاب نجوم بر جدول اهل مصر را در جدول آورده اند بنابر  
 تتبع ایشان ماینز آن جدول را آورده برین صورت



جدول الرباب جلدوی بطریق اهل صر

وحدود کو ایک جڑی تھی کہ بطلمیوس

حکیر بیان فرموده بدین

کتابت کتب دین حیدر

جدول ارباب جدید و طریق مطالعہ و حکمت

[illegible]



**وجوه کواکب** بدانکه کواکب را بعد حد خط و میکروت  
 مثل وجوه و در بحال و غیرها و مصنف همین بیان قیاس  
 کرده چنانچه میگوید **جوز حد و نجوم شده معلوم**  
 یادگیر از هر وجوه نجوم **دانکه هر برج را که تقسیم اقسام**  
 کرده مرد حکیم ده درج هر یک از آن اقسام بر هکت وجوه گردان  
**داد هر وجه از آن یک اختر** پس جو یک یک بیان کن بشیر  
 بدانکه هر وجهی را بس قسیر برابر کرده اند و هر قسمی را که در آن  
 یکی داده اند از کواکب ستاره و آن قسیر را وجه آن کواکب  
 میگویند و ابتدا بحمل کرده **درجه اول** او را بصاحب او دادند  
 که مرتخت و ده درجه دوم او را یکی داده اند که فلک او  
 فلک مرتخت و ده درجه سوم او را یکی داده اند که فلک تحت  
 فلک شمس است که آن زهر است و همچنین ده درجه اول برج

قمر را یکی داده اند که فلک او تحت فلک زهر است که آن  
 عطارد است و ده درجه دوم او را یکی داده اند که فلک او  
 تحت فلک عطارد است که آن قمر است و ده درجه اول را  
 داده اند چون تمام شد افلاک کواکب ستاره بحسب ترتیب  
 و همچنین اقسام بروج را یکی یکی ستاره میدهند بر ترتیب  
 افلاک و چون افلاک ایشان تمام شد باز آیند این عمل میکنند  
 تا قسیر آخر حوت که آن نیز منتهی میدهند و اقسام بروج  
 و در باب وجوه بدین طریقت که مصنف بیان میکند **حمل**  
 وجه منتهی از حمل شش و چهار **و آن خورشید همچنین**  
 بعد از آن چون گذشتی از خود **برج کردی قیام بر ناهید**  
 یعنی ده درجه اول برج حمل وجه منتهی است که صاحب این خانه  
 و ده درجه دوم را و از شمس است و ده درجه آخر او از زهر



بر ترتیب افلاک **باز** در ثور و میزان و عقرب و حمل و میزان  
 همراه است **مراد** از نحس اصل زحلست بواسطه آنکه او را  
 نحس است اصلست **چون** زحل بر جیس رود و دیگران  
 باز هم بعد از آن خورشید **مراد** از دیگر چیز است  
 بواسطه آنکه او در صورت است و آنست که او را قیامت **بیک**  
**سرطان** زهر را اول آمدن سرطان بعد از آن تیر و میزان  
**اسد** هست در خانه خورشید از احکام **زحل** شری و این هم  
 خانه خورشید است **سبله** شمس با برج خوشه تیر آمد  
 بعد از آن زهر باز و تیر آمد **میزان** چون قمر و جبر که از میزان  
 منتشر آید از بر کویان **یعنی** درجه اول میزان  
 حد قمر است و درجه دوم و ملوحد زحل و درجه سی و  
 اوحد ششست **چون** میزان گذشت عقرب آید چون کوی **طالع**

پیش مریخ و باز خورشید است **آخر** برج وجه نماید است  
**قوس** تیر اول بود **برج** کمان **بسی** قمر آمد از بیش کوی  
**یعنی** درجه اول برج قوس و وجه عطارد است و درجه  
 دوم او وجه قمر درجه آخر او وجه زحل **سعد** باشد **چون** **طالع**  
 برج کرد بر آفتاب تمام **مراد** از سعد ششست **بقر** **طالع**  
 باز در او چون کند نگاه **زهر** یا آمد پس عطارد و **طالع**  
 زحل و ششری و پس مرام **حوت** را دان و **چون** تمام  
 و معاورد **که** مریخ را دو وجه باوی یکدیگر است یکی ده  
 درجه آخر حوت و دیگری ده درجه اول حمل **چنانچه**  
 این جدول مع باقی وجوه کواکب دیگر معلوم میشود







جدول ارباب در محان

ن	ج	د	ر	م	س	ع	ف	ب	ط	ز	ح	ق	ک	گ	ن	ج	د	ر	م	س	ع	ف	ب	ط	ز	ح	ق	ک	گ	ن
ع	ف	ب	ط	ز	ح	ق	ک	گ	ن	ج	د	ر	م	س	ع	ف	ب	ط	ز	ح	ق	ک	گ	ن	ج	د	ر	م	س	ع
ن	ج	د	ر	م	س	ع	ف	ب	ط	ز	ح	ق	ک	گ	ن	ج	د	ر	م	س	ع	ف	ب	ط	ز	ح	ق	ک	گ	ن
ع	ف	ب	ط	ز	ح	ق	ک	گ	ن	ج	د	ر	م	س	ع	ف	ب	ط	ز	ح	ق	ک	گ	ن	ج	د	ر	م	س	ع
ن	ج	د	ر	م	س	ع	ف	ب	ط	ز	ح	ق	ک	گ	ن	ج	د	ر	م	س	ع	ف	ب	ط	ز	ح	ق	ک	گ	ن
ع	ف	ب	ط	ز	ح	ق	ک	گ	ن	ج	د	ر	م	س	ع	ف	ب	ط	ز	ح	ق	ک	گ	ن	ج	د	ر	م	س	ع

در بیان عدد منازل قمری هجده در فلک بدو ازده  
قسم کرده اند و هر قسم را بر حی میگویند دو فلک را نیز  
بر پست و هشت قسم کرده اند هر قسمی را منزلی نام نهاده اند  
مناسب است آنکه قمر هر روزی در یکی از این منازل نزول میکند  
که قول اول طول و قدره منازل الفلكی عدد السنين و الحسا  
چون به بیش قمر منازل ماه بر شمار حساب دار نگاه

ظاهر از شرق چون شود بطین باشد از بعد و طالع  
طالع این منازل چنین است که چون آفتاب در یکی از این  
منازل باشد آن منزل مخفی بود از نظر و چون از و بگذرد  
آن منزل قبل از طالع آفتاب از مشرق صبح طالع کند  
و طالع آن منزل را در اقصای کمال می نویسند بدین  
عبطین یعنی طالع بطین روز شنبه واقع شده  
و آفتاب هر منزلی را چهارده روز قطع میکند و در ماه  
دو منزل و فلک منزلی تمام کنند و در سال تمام منازل را  
بسیار کند و گاهی زیاده اندک روز منزلی قطع کند و در  
بسیار تقاویر بعد از جدول کوکب جدول کشند و در این  
هر روزی منزل قمر را در نصف النهار آن روز بنویسند  
و چون ابتدا بروج از نقطه اعتدال بیچ کرده اند و آن



درجه حمل است ابتداء منازل میر از همین نقطه که است  
و آن شریطین است و او دو کبک روشنست برد و شاخ حمل  
یکی در جانب شمال و یکی در جانب جنوب و آن یکی که در جانب  
جنوب ستاره خور دیست دو مریطین و اوسه ستاره است  
مانند سه بایه بر شکر حمل **ب**س ثریا و بعد از آن و بران  
هفقه و هفقه بعد از اثنا جان **و** سیر از منازل ثریا است  
و اهل فرس او را پروین گویند و این شش ستاره است بر نه  
حمل حماد مرد بران و او یک ستاره روشنست بر جبهه شرقی  
ثور و بدین واسطه او را عین الثور گویند و با او ستارها  
بسیار بر شکل حرف دالست بخم هفقه و اوسه ستاره است  
بریک خرچوزا بر شکل نقطه که بر بالای حرف ثین است ششم  
هفقه پنج ستاره است یکی از دیگری روشن تر یکی جای جوزا

و یکی از آنها روشن تر است **ب**س ذراع است و بر طرف  
جبهه و برین و در کمره **و** هفتر از منازل ذراع است  
و او دو ستاره است روشن بر دیگر سر جوزا و موازی یکی که  
از یکدیگر دورند هشت ترشده دو ستاره نازیکست برینه  
سرطان و میان ایشان ستاره دیگری معلقست نهم طرف  
دو ستاره است برد و چشم اسد از یکدیگر اندکی دور هم  
جبهه حماد ستاره است روشن بر پیشانی اسد یا زهر  
زهره دو ستاره است یکی از دیگری روشن تر بعضی که باند  
که بر کردن اسد است و بعضی که باند که در اخر اوسته و او  
صرف یک ستاره روشن است و بر حول او ستاره دیگر نیست  
و او را قلب الاسد میگویند **ب**ازد اندکی که باخبر است  
بعد عوا مالک و بر عقرب **و** سیر از منازل عوا است



و نیز هر از منازل و آن پنج ستاره است مثل الح که او را  
 باب نوشت باشند و گفته اند که درک الاساست و پیش اهل  
 عرب آنست که آن سیکست که عو میکند و از غنبت چهارم  
 سماک اعزل ستاره متفردیست و این چهارده منزل شمال اند  
 پانزده هر عقربان ستاره ناریکست بر دامن جزو بعضی گفته اند  
 که موقع او میز آنست و نیز باناجی بکندی اکلیل  
 اندین قول نیست که رقیل و شانزده هر از منازل زبانات  
 و او ستاره روشن است و او را با عقرب میگویند یعنی شاخ  
 عقرب و دلبه میزان نیز خوانندش بمقدار یک نیز از یک  
 دوزده هفده هر اکلیل چهار ستاره است از یکدیگر دور و بر عقرب  
 و یکی بعد قلب و شوله گاه از ضامریلک باب رده  
 هجده هر از منازل قلبست دو ستاره است روشن و رخ و دانه

خورد با اوست یکی بر فوق او و دیگری در تحت او و او را  
 قلب العقرب گویند و زده هر شوله دو ستاره است روشن  
 هم نزد یک بر سر دنب عقرب و از غنبت او را پیش عقرب  
 میگویند بیست و نه هر هشت ستاره است چهار ملکان بگو  
 کشید و چهار دیگر خارج او بیست و یکریلک بعضی گفته اند  
 که این گزاد یکست خالی از کوکب و بعضی گفته اند که شش ستاره  
 مثل کمان از بین بلک جار عد آمد که بنفیل بشو شاید  
 اولین ذابح و دوم بلعت اخبیه هر سه در ابعت  
 یعنی بعد از بلک چهار منزل سعد است جناحه اول و اسعد بلع  
 و دوم و اسعد بلع و سی و و اسعد اخبیه و چهارم و اسعد  
 خوانند و بیست و دو و ازین منازل ذابعت و او دو ستاره  
 کوچک باریکست و بعد ایشان از یکدیگر که باشد در نظر و در شاخ



جدی اند و بمالای یکی از ایشان يك ستاره خورده دیگر است که  
میگویند که آن مثل کوسفتند بیست که آنرا سعد ذابح میگویند  
و سیومر بلع دو ستاره خورده است که از یک کمر بر استارها  
ذابح دورند بیست و چهار <sup>سعد</sup> ستاره است دو تا يك  
و یکی روشن بر دینال جدی رکعت صورت دل بیست و چهار  
اخویه چهار ستاره است بر دست راست دلو که بیای بط  
مسند و کوب میانی او را سعد خوانند باز فرج مقدم و زائجه  
چون گذشته و خراست و رشتا بیست و شش از منازل فرج  
مقدم و بیست و هفت فرج مؤخر است و هر یکی ازین دو منزل  
دو کوب اند روشن میان هر یک مقدار نیزه باشد در تقا و پر  
و بخت تخفیف لفظ فرج از اسرار ایشان حذف کرده اند  
بیست و هشت و شصت ستاره ایست روشن در میان کواکب بطین

و این سبب او را بطین الحوت نیز گویند و کواکب خورده در کد  
او بسیار است و از غفر تا رشا چهارده منزل است و ایشان  
جنونی اند پس مجموع منازل بیست و هشت باشد بر <sup>هفت</sup>  
اهل عرب و اهل هند بر آن رفته اند که منازل بیست و هفت  
بواسطه اند که در بیست و هفت روز دور تمام میکنند  
و هر روز منزلی می آیند تمام کرده مصنف مباحث ارقام <sup>ست</sup> و  
صلحات تقریر را اما چون در اکثر تقا و پر اوج و خضیض  
کواکب را مینویسند و مصنف رحمه الله بیان آن نکرده است  
نمود که الحاق کند بیان آنرا بدین مباحث بدانکه اوج و خضیض  
کواکب مثل کواکب ثابته سیر میکند و مقدار سیر ایشان بطریقی  
خواجه نصیر در رساله فصل نوشته اند آنست که در هر دو هزار  
يك برج قطع میکند و در هر صد سال یک درجه و نیم و در تانیخ



ستده تسع و خمسين و ستانده هجریه که تحقیق مواضع اوجها  
نموده در رساله مذکوره نوشته اند اوج زحل در درجه  
قوس و اوج مشتری در آخر درجه سنبله و اوج مریخ در مذهب  
درجه اسد و اوج عطارد در درجه عقرب بود و سید نجم  
در شرح رساله مذکوره چنین آورده که آنچه در متن تعیین  
فرموده مع قید تاریخ آنست که در زنج شاهی حکیم خیرام  
بنام سلطان جلال الدین ملک شاه تمام ساخته مثبت است  
و آنچه بعد جدید الیخانی یافته اند که تحقیق اقرب آنست  
که در سال سیصد و چهل و دوم ملک شاه اوج آفتاب در درجه  
درجه سرطانست و اوج زحل در بیست و یکم درجه قوس و اوج  
مشتری در اول درجه میزان و اوج مریخ در بیست و درجه اسد  
و اوج زهره در پانزدهم درجه جوزا و اوج عطارد در چهارم

در درجه عقرب بوده و از باب فضل و دانش و احباب عقل  
و بیشتر درین روز کار زنج الخ بیک را اعتبار نموده اند  
بس واجب نموده که از زنج مذکور تحقیق اوجات نمایند  
و آنچه نیز است که در اول محرم سنه سبع و عشرين و تسعمائه  
هجریه اوج شمس در درجه و در درجه و سی و هفت دقیقه و پنج ثانیه  
قوس و اوج مشتری در صفر درجه و چهل و سه دقیقه  
و پنج ثانیه میزان و اوج مریخ در بیست و سه درجه و هشت  
دقیقه و سی ثانیه و اوج زهره در بیست و سه درجه و سی و  
دقیقه و پنج ثانیه جوزا و اوج عطارد در پنج درجه  
و چهل دقیقه و دو ثانیه عقرب است و چون کوکب در اوج  
خوب باشد قوی و خوشحال باشد و چون خفیهض آید  
ضعیف و بدحال گردد و خفیهضات کوکب در خانه هفتم



اوج ایشان باشد همان درجه و دقیقه و ثانیه اوج مثلا  
 اوج زحل در مجلد درجه و هفت دقیقه و پنج ثانیه جزوا  
 خواهد بود و همچنین قیاس کن حضیضات کو اکب با قیاد  
 بعد عطارد که او را د و حضیض است بر د و ثلث اوج  
 چنانچه درین دایره معلوم میشود به سولت تمامه



یاد فر

یاد قرحضیض و آن **حض** باشد دوم در کو اکب سیور و  
 شب یا روز چهارم در قدر و هفت دقیقه بخمد و قرا ساعت شش و قدر  
 دقیقه برین صورت مثلا **لوحه** یعنی اوج شمس  
 شب جمعه ده ساعت و پنج دقیقه واقع شد و تحقیق اوج  
 و حضیض چون لایق رساله شود بیان کرده نشد **اختیارات**  
 چون تمام کرد مصنف مباحث مسائل ارقام و علامات تقویم  
 شروع نمود در بیان اختیارات از زلفت برگزیدست  
 و در اصطلاح عبارتست از گزیدن و قی از وقتها که بهترین  
 اوقات باشد یعنی آن وقت از آن وقتها موافق مقصود  
 بود درین مدت که آن وقت طایب کند و هر شغلی که هر روز  
 یا هر هفته بکارد آن رجوع افند از احتیاج با اختیار باشد  
 و در اختیارات اشتغال دیگر چند چیز رعایت باید نمود



اول آنکه قمر خوش حال باشد دوم آنکه صاحب خانه قمر نیز  
خوش حال باشد **سوم** آنکه کوکبی که آن شغل منسوب باو  
باشد خوش حال بود چهارم آنکه طالع وقت خوش بود پنجم آنکه  
خانه که آن شغل منسوب باوست نیز خوش حال باشد و شغلی  
کواکب آنست که سعد و بقوتهای که در بعضی ازان کرد شد  
اراسته باشند و خوش حالی بیوت آنست که خالی باشند  
از نخوس و ناظر باشند بدیشان و بد حالی کواکب و بیوت  
قیاس معلوم شود و اگر صاحب خانه قمر بد حال و نخوس باشد  
صلاح قمر فایده نرساند و اگر صلاح و خوش حالی قمر شیر نشود  
یکی از سعدین باید که در طالع یا عاشر باشد و در اختیار یکی  
در روز کنند اولی آن بود که طالع و موضع قمر برج نهاری باشد  
و اگر در شب کند باید که برج ایلی باشد و قمر تحت الشعاع

و در محاسن یکدو ذنب و طریقه محترقه و محصور بین الحین  
و خالی التیر نباشد و باید که نیزین هیچکدام در طالع نباشد و در  
اموری که در و شرارتی باشد باید که قمر نخوس بود و در امور  
که مطلوب شهرتش باشد باید که افق تاب فوق الارض و قمر  
متصل بکوکی باشد که شغل را بدان مناسبتی باشد و با بکله  
اختیار هر شغلی موضع قمر و کوکی که متصل بقمر باشد که  
مناسب آن شغل باشد چنانچه مصنف در اختیارات امور  
که مذکور میشود رعایت کرده **فی بزرگان و بوشیدان**  
چون باین شغل کثرت احتیاج واقع بود اختیار او را بر اختیار  
اشغال دیگر مقدم داشته میگردید چون بود در برج ثانی  
جامه بزریدن اختیار میخواست بواسطه آنکه اثر برج ثانی  
ثبات و دوام است و این خلاف مقصود است ازین شغل



و بدترین بروج ثابت درین شغل اسد است. بکدر بروج ثبات  
و مناسب آنست که ماه در برج منقلب باشد تا این شغل زودتر  
با تمام رسد و اگر در برج ذوجسیدین باشد قصوری نکند  
و بر هر کس شاید. و بهتر آنست که قمر متصل زهره باشد  
چون دو کوكب ذیبت است و اگر متصل مشتری باشد  
بود شاید امانا لازمست که آن اتصال نظر قدسیر یا تعلیل باشد  
بایدت نیز وقت پوشیدن. هم بدین اختیار پوشیدن  
و در محل پوشیدن جامه نو نیز باید که همین اختیار عمل کنند  
تا جامه ثبات و دوام نیابد و جیش و شادی زینتی باشد  
که اگر مجاسد یا ترسیع یا مقابله یا مقارنه باشد یا در اجتماع  
یا استقبال بود دلیل آن باشد که بارج گفته شود و تخصیص  
اجتماع و استقبال که دلیل آن بود که عاقبت آن جامه را باندازد

در کوزه نهند **حمام در وقت** و رکفی های در وقت حمام  
ماه باید بخانه بهرام. و دنده در برج مشتری باید  
و در بشور اسد بود شاید. یعنی در در وقت حمام ماه  
در خانه مزخ می باید بواسطه آنکه یکخانه مزخ آنست  
و یکی آبی و مرد و بحام مناسبست داری و همچنین است  
خانها مشتری و اگر در برج اسد باشد نیز مناسبست چون  
او نیز آنست. ایک اندر برج آبی. بخار این اختیار هیچ منه  
و انسب آنست که درین شغل ماه در برج آبی باشد بواسطه  
آنکه سر تراشیدن نیز در برج آبی مناسب است  
**شرایک و مزج کردن** و رکفی های شرکت و مزج  
و و بتقو سردر نکر یا زنج. ماه باید به برج ذوجسیدین  
و درین اختیار قمر در برج ذوجسیدین بواسطه آن می باید



بشرکت و تزیج میان دو کس واقع میشود بروج  
ذو جسدین نیز مرکب اند و حالست جناحه مذکور شد  
بس او مناسب باشد و صاحب اختیارات علامه چنین  
گفته است که در شرکت باید که طالع و خانه ماه ببح  
ذو جسدین باشد و بعضی حکما سد و جدی را نیز روا  
داشته اند اما جو زاد دلیل دوستی و امانت و سنبله دلیل  
خصوصیت و منفعت و اسد دلیل بسیار منفعتست و جدی  
دلیل آن بود که هر دو آن یکدیگر شاه باشند و در تزیج باید  
که ماه در برج ثابت باشد و بهترین ثور و اسد است  
و بهترین میانه ثور و اسد است از ده درجه تا بیست درجه  
یا فته ز اتصال سعدی زین و باید که قمر متصل بسعدی باشد  
و بهترین نظرها در شرکت آنست که سعدی با قمر باشند

در طالع یا ناظر باشند از سنبله ماه یا بطلع و گفته اند که  
اگر خداوند خانه ماه ناظر بود ماه دلیل بود که بوقت مشارکت  
از یکدیگر بعضی باشند و در آن شرکت سود کنند و اگر ناظر  
نباشند یکی بر دیگری باخت می افتد و سازند و بدان سبب بیان  
ایشان شرکت باطل شود و در تزیج باید که ماه متصل  
زهرم بود و هر دو مسعود باشند و ماه مقارن مشتری  
یا عطارد بود و باید که آفتاب و طالع و آن کو که ماه از او  
منصرف شد باشد سایر از خوش باشد زیرا که ایشان دلیل  
مردند و زهرم و ماه و خانه هفت طالع و خداوندش و آن کو که  
که ماه با او متصل خواهد شد بری از خوشست باشند زیرا که ایشان  
دلیل زنند و همچنین عاشر و ماه دلیل بود بر آخیمیان ایشان  
باشد و رابع و خداوند خانه ماه دلیل بر عاقبت ایشان باشد



و باید که ماه در تنجیح خوش باشد مقابله ایشان نباشد که  
 آن دلیل وقت بود بسبب منازعت و دشمن داشتن یکدیگر  
**معلم کردن** و رت بایست تا سوار شوی  
 چون طلبکار اختیار شوی • اول آن برج منقلب به جوی  
 بن مریخ و نظر او پوی • بخت سواری کردن باید که قمر  
 در برج منقلب بود تخصیص حمل و مریخ که کوکب پاهیا<sup>ست</sup>  
 باید که ناظر باشد با و بنظر دوستی که آن تدبیر است ثلث  
 و اگر مشتری متصل با و باشد نیز مناسب است  
 نیک دان کرد و مست نظر و خود از مشتریست قوت  
**ابتداء کتابت** ابتدا کتابت از هر باب  
 چون کنی اختیار مست صواب • ماه در برج منقلب باید  
 در شود است متصل شاید • یعنی چون خواهی که کتابت کنی

باید که ماه در برج منقلب باشد یا در ثور و صاحب اختیار  
 علامه جنین کفنه که اولیتر آن بود که ابتدا کتابت  
 آن وقت کند که ماه در ثور بود از هشت درجه تا چهارده  
 جزا از یک درجه یا شش درجه و در سنبله از یک درجه یا هفت  
 درجه و در میزان از شش درجه تا چهارده و در جدی  
 و در لوز یک درجه تا هفت درجه و باید که قمر در قوس و موی  
 نباشد و کوکیار حکیم کنند که طالع وقت باید که برج  
 منقلب باشد و محمد ایوب کنند که طالع وقت برجی باشد  
 که عطارد در او در خطی بود جنانچه خانه یا شرف یا مشائه  
 یا حد یا وجه او باشد و اگر عطارد در خطهای خود بود باید که  
 تا شطر طالع برجی بود که عطارد در او در خطی باشد و باید که  
 عطارد مشتری و مستقیم و در او تاد بود و محرق نباشد



و باید که ماه با عطار د باشد و اگر کتابت نوشتن برای حجت  
 بود باید که ماه متصل باشد بدان کوی که از مدلول او  
 طلب حاجت کند چنانچه مصنف بیان میکند  
 و در بود نامه سوی حضرت شاه نظر آفتاب باید و ماه  
 یعنی اگر خواهد که کتابت سلاطین فرستند باید که قدر برج  
 متقلب باشد و ناظر بود بافتاب که کوی سلاطین است  
 و در فرستی بسوی دانستند جز نظر سوی مشتری مینند  
 و چون نامه علمای فرستند یا ابدات و قضاة باید که میان قمر  
 و مشتری کوی این طایفه است و در فرستی سوی سپهر سالار  
 سوی مزخ بایدت دیداد و اگر کتابت با امر لشکر و سپهسالار  
 فرستند باید که قمر متصل مزخ باشد که این طایفه متعلق میباشند  
 و در فرستی بخواجه و دهقان نیک باشد نظر سوی کویان

و چون کتابت بخواجه و دهقانان و صحرائنشان فرستند  
 ماه را باید که بر جل نظر باشد بواسطه آنکه این جماعت تعلق بر جل دارند  
 و در فرستی سوی زنان بکر تانیای خوش بزم نظر  
 و اگر نامه بزنان و مردان و مطربان فرستند باید که قمر  
 ناظر بزم باشد چون زهرم کوی این جماعت است  
 این نظر ها بدانکه بی تبلیس هم تثلیث باید و قمر بی  
 و در تو خاهی نیردت تصدیع و مقابل حذر کن و ترجیح  
 یعنی نظراتی که تعیین نمود شد بیان قمر و کوی مذکور  
 می باید که تثلیث باشد یا تسدیس چون ایشان نظر در قمر دارند  
 و ترجیح و مقابله نباشد که ایشان نظر در ثمنی اند پس از آن  
 دو نظر فایده حاصل شود و ازین دو نظر ضرر و تصدیع  
 و چون قران با کوی کبیر غرض است و با کوی کبیر سعد



و اورا قرار نیست در سعادت و نحوست مصنف متعرض او نشد  
**بنامهاون** اختیار بنا بوقت خواهد که بود در برج ثابته  
محمد ایوب گوید که در بنامهاون باید که ماه در برج ثابت  
باشد و بهترین اسد است و ثور نیز نیکست و قضا فی نیز نیک  
که ماه باید که در برج ذو جسدین باشد و بهترین آن سنبله  
و صاحب اختیاران علامته گوید ماه در برج ارضی است  
و باید که شب فوق الارض و روز تحت الارض باشد  
و از هبوط روی بشرف نهاده خداوند خانه او ناظر بود  
باو بنظر تربیع که این نظر دلیل بقا این عمارت باشد باید که  
او تا داخل باشند از غوس خانه وند رابع و باید که ماه  
المیزان و المجدی نباشد که بدترین چیزی در اختیار عمارت  
هم بسوی ستاره نظرش که بود برج خاکی مقررش

ومی باید که قمر ناظر باشد بگو کوی که آن کوکب در برج خاکی  
و کوشیار حکیم در کتاب مدخل گفته اند که در بنامهاون  
می باید که در برج ثابت باشد متصل بگو کوی که در بیت شرف  
خود باشد یا در برج هوائی و این نظر باید تثلیث یا تدریس  
یا مقارنه باشد و درین اختیار چند چیز را ملاحظه باید  
کرد اولی باید که میان زهره و زحل هیچ نظر نباشد و اگر  
قمر یا زحل و زنب نباشد سی و مرا نکه زحل در دوازدهم از او تاد  
نباشد تخصیص وند رابع که اگر انجا باشد دلیل آن بود که  
ان بنا تمام نشود و اگر تمام شود خداوند او پیوسته در برج  
بود و از دزدان و از مصیبت و عاقبت از سیلاب بخراب شود  
چهارم آنکه خانه قمر یا قضا بود در طالع بنجر آنکه خداوند  
خانه قمر تحت الشعاع یا منجس نباشد که اگر چنین باشد



خداوند آن عمارت بمیرد قبل از اتمام آن متسترا که مزاج  
 در بنا نموده اند هیچ حصه نباشد و اگر او را نظری باشد که  
 بزهر بود باید که بزهر بشرط آنکه آن نظر قوی باشد  
 باید که بزهر بود بشرط آنکه آن نظر قوی باشد زیرا که میان  
 مزاج و زهر افتست پس اگر او خالی باشد از نظر زهره  
 دلیل خرابی و وختن آن بنا باشد **فصل در خریدن**  
 و رضیای خری بتندی دانی ، برج خاکی طلب قرابای  
 نظرش سوی کوکب مسعود ، تا سعادت بود در وجود  
 و بیکوان نظر بود بخرش ، لیک باید بدستی نظرش  
 یعنی در املاک خریدن باید که قدر برج خاکی باشد و نظر  
 بود بسعدی که آن مشتریست یا زهره و اگر ناظر زحل باشد  
 نیز مناسبست اما می باید که آن نظر قسیدس باشد یا تثلیث

وزحل باید که در خانه خود باشد و مزاج ساقط و باید که لاج  
 طالع و خداوندش مسعود باشد و ماه در وسط السما  
 یاد شرف خود باشد و طالع وقت و قمر هر دو از نحوس  
 خالی باشد **فصل در درخت نشان دادن** و درختان نشان  
 اندایغ ، نمای تراهی جو جلاغ ، ماه باید بسج ثابت دد  
 کوکب سعد را باه نظر ، فکحت درخت نشانیدن  
 باید که قدر برج ثابت باشد و صاحب اخنیارات علامه  
 گوید که قدر برج مائی یا ارضی بود و طالع برجی ازین  
 برج باشد و باید که ماه ناظر بود بکوکب سعدی که آن سعد  
 در طالع یاد و عاشق یاد شرف خویش بود و باید که زحل  
 قوی حال بود و در اوقات یاد در مایل اوقات و حد باید که  
 از آنکه زحل متصل بکوکب باشد که آن کوکب در هبوط نشانی



که اگر خیر باشد درختی که نشاند باشد خشک و ضایع شود  
و باید که خداوند خانه ماه در اختراق نباشد که چنین گفته اند  
اگر این حال واقع باشد خداوند درخت از میوه آن درخت <sup>نخود</sup>  
**اختیار در زراعت** اختیار از کف زراعت را  
بکر نیامد وقت ساختن با بطلب ماه را بخانه خالت  
و دبستان بود بنام <sup>ک</sup> یعنی در اختیار زراعت کردن  
باید که قمر در برج خاکی باشد یا در برج سرطان و صاحب  
اختیارات علایقه گوید که در زراعت کردن ماه خداوند  
طالع باید که در برج منقلب باشند و طالع برج ذی حست  
باشد و خداوند طالع بری باشد از نحس و ناظر بود طالع  
و اختراق باید نمود از آنکه نحس را بصاحب طالع نظری باشد  
زیرا که دلیل آن باشد که زرع را آفتی رسد **فرزند تعلیم**

و در تعلیم بزرگ و زرد <sup>ا</sup> از دین اختیار بپسند  
جای ماه در برج بادی جو <sup>و</sup> در نیایی بقوس و سنبله جو  
بطارد بدوستی نکران <sup>و</sup> هر دو شان از نحس که در ک  
یعنی چون فرزند را تعلیم دهند باید که قمر در برج بادی  
یا در قوس یا در سنبله باشد و ناظر بود بطارد بنظر  
ثبات یا تدبیر و قمر و عطارد هر دو از نحس خالی باشند  
و بدانکه تعلیم چند قسم است و بیان اختیار هر ایله از قضا  
مشهوره لازمست اول تعلیم پیشها باید که ماه در حمل یا ثور  
یا جوزا یا میزان یا حوت یا سنبله بود و اگر در دیگر برجهما  
باشد هیچ نیاز نمود دوم تعلیم سازها و در بن امره چیز  
ملاحظه باید نمود اول آنکه طالع وقت جوزا یا میزان  
یاد او بود زیرا که قمر و عطارد و این بروج هوای اند



دوم آنکه ماه متصل بود بعطارد یا زهر یا از یکی ازین  
 دو کوب منصرف شده باشد و دیگری متصل شود و اگر  
 چنین میسر نشود باید که ماه در خانه زهر باشد متصل  
 بعطارد یا در خانه عطارد باشد بزهر میسر آنکه زهر  
 و عطارد دو ماه در و تدی باشند از او تا دایره سیوم  
 قلیبر علم و ادب و درین اختیار باید که عطارد مستقیم  
 و متصل به شتری بود و هر دو در او تا دایره طالع باشند و طالع  
 وقت سنبله باشد و صاحب اختیارات علامه فرموده اند  
 اگر عطارد یا خداوند طالع در برجها اقی بود دلیل باشد  
 بر کمال علم و ادب و اگر مزنج در طالع بود آنکس دشمن علم شود  
 و اگر زحل در طالع بود هر چه بخواند فراموش کند  
**اختیار دایره سیوم سهل خوردن**

خوردن دارد و بود طایت ، احتیاط اگر چه بود جایز  
 ماه طایت باشد از بابی ، اندران دم بخانه آبی  
 یعنی چون خواهند که او خوردند باید که ماه در برج آبی  
 باشد تا زود بعمل در آید ، نظرش سوی زهر بدرام  
 و در نظر باشد سوی هرام ، چون نظر دوستی بود  
 دار باشد از مقدارن کیوان ، و باید که درین اختیار  
 قر نازل باشد بزهر و اگر نظر تثلیث یا تعدیس نازل شد  
 مزنج نیز مناسب باشد اما از نظر زحل بقدر اجتناب باید  
 بتخصیص از قران ایشان و حضرت شیخ کوشیار در مدخل  
 آورده اند که چون قر متصل شود به مزنج بنظر دوستی عمل  
 قوی باشد و چون مقارنه مزنج با مشتری بود ضعیف بود عمل او  
**در مزنج و در هری برده نری نکر ، تا که در برج باد هست قوی**



ورنه بادی بقوس یا خورشید ، غن از دود و سودم توشه  
 و در اختیار برده خریدن باید که فرد در برج بادی یا در قوس  
 یا در سنبله باشد از غن دود و بعود متصل و محال باقی  
 گوید که ماه در برج ارضی یا هوایی باید مگر جدی و عمر گوید  
 در هر برجها شاید مگر حمل و عقرب و جدی و بهتر آنست که  
 آن برج بر صورت مردم باشد و قصرانی گوید که در حوت  
 رواست و صاحب اختیارات علامه گفته است که باید که  
 طالع و خداوندش و قمر و خداوندش که خانه قمر از غن  
 سلیر باشند و خداوند سادس را با خداوند طالع مانجبت  
 و اتصال می باید و محمد ابوب گوید که برده که در سنت شتری  
 صنعت و پیشه خواهد آموخت محل می باید خرید که طالع خانه  
 ماه خانه آخرین جو نباشد **فصل در تجارت کردن**

در یکی

و در یکی قصد با تجارت رای ، آتش سوز رخ قمر را بجای  
 چون خواهند که قصد با تجارت کنند باید که قمر در برج  
 آتشین باشد که بر طبیعت برو جست و صاحب شرح  
 سی فصل گفته است که قمری باید که در برج هوایی باشد  
 جدی و خدا که قصد و تجارت در وجاتی نیست تخصیص برده  
 و منکب بسبب آنکه بدن انسان متعلق باقیست یا نظر سعدی **یاک**  
 لیک یا این چه نباشد **یاک** ، کر که دسوی او در آن هنگام  
 نظر از دوی دوستی را می ، و باید که قمر در برج اختیار نظر  
 سعدی مسعود بوده و از غنیست و در آن اگر مرغ نظر  
 ثلثت یا تسدیس ناظر باشد بدو خل نکند چون خون بخون  
 بدو مناسبتست و نیز باید که قمر ناقص القدر باشد **فرمان**  
 و در یکی رای اختیار سفر ، ماه در برج منقلب بهتر



نیک باشد هیچ خاکی نیست. **لیک** در سعد و محسن  
و در اختیار سفر قریب که در برج خاکی بود چون سفر  
بر خشکی باشد و در برج آبی بود چون بر دریا باشد و بهتر  
که ماه در برج منقلب باشد و باید که ماه متصل بود به شتری  
و اگر آفتاب در تریج سعود باشد یا در مقابله ایشان دلیل  
بازگشتن است. **قمر** از خسر و طالع دوم است  
بالک یابند هفت روز و نهم. **و** باید که ماه و طالع وقت و دوم  
و هفت روز و نهم او از محسن خالی باشند و خداوند طالع باید  
از محسن نیز خالی باشد و محسن باید که از ماه طالع ساقط باشد  
**و** باید که در هفت روز سعدی بود و خداوند نهم سعد باشد  
و در طالع بود و ماه در نهم طالع یا در سی و وسط طالع یا در زده  
یا در پنجم او باشد و خداوند طالع و خداوند خانه ماه و آنجا

سایران محسن و درین اختیار از چند چیز احتراز باید بود  
اول آنکه خداوند طالع از طالع و خداوند خانه ماه از ماه  
ساقط بود دوم آنکه عطارد و ماه تحت الشعاع یا در ششم  
طالع یا در دوازدهم باشند سی و مرا آنکه ماه در مقابل  
یا در مقابله یا تریج محسن باشد زیرا که نظر محسن به  
بدتر باشد از نظر ایشان بطالع نصرانی گوید که قمر متصل  
باشد عمر نخ دلیل آفت باشد از دزدان یا از باد شاه  
یا از آتش چهارم آنکه ماه در تریج بود که آن دلیل شکار  
راه و دوری مسافت باشد پنجم آنکه ماه در طالع باشد که  
آن دلیل بیماری بود در راه ششم آنکه هر دو نیز از طالع  
ساقط باشند یا از دیگر که آن دلیل بردازی سفر یا مردن  
مسافر باشند **بشهر در آمدن** و در شهر اندون روی



باید اند بر وچ ثابت ماه **جوت** خواهند که در شهر روند  
 باید که قمر در وچ ثابت باشد و چون اراده مزید توفیق کرد  
 باشد باید که در برج اسد باشد و از خدای طالع **تالی**  
**طالع** وقت باد و مر مسعود **تا** بود جمله کار تو محمود  
 و باید که طالع وقت و خداوند طالع و دوم او از نحس  
 خالی بود مساعد مسعود باشد و خداوند دوم باید که گوی  
 سعد و فوق الارض باشد و اگر نحس بود باید که بطالع  
 یا خداوند طالع ناظر بود بنظر دوستی و باید که قمر خدایند  
 خانه او تحت الارض نباشد که آن دلیل خوف و شلخت  
 کاری ناکه در آن شهر خواهد کرد اما اگر خواهد که در آن **شهر**  
 کارهای مخفی کند باید که قمر تحت الشعاع بود و خداوند  
 دوم راجع یا مقیر یا تحت الشعاع نباشد که اگر چنین باشد

زود از آن سفر باز کرد و در آن شهر سودی نکند  
 و اگر قمر باز حل باشد دلیل دشواری و مضرت بود و اگر  
 قمر با خداوند ثانی یا خداوند ثانی عطار د و یا مزخ بوی  
 ناظر یا بنده از سایر دلیل جراحت بود و اگر زحل بجای  
 مزخ باشد دلیل تاخیر بود در آن کار که خواهد کرد و **وال**  
 بسیار ضایع شود و اگر مزخ با ماه بود در قوس بابی  
 از قوس ناظر باشد دلیل مضرت بود از آتش **خواجه**  
 با کسی که تو حاجتی داد **حاجت** راجع عرض میدار  
 باید از مه گرفت باشد **برج** ثابت و گزند و جسد  
 لیک از نحس **بال** باید دور **وز** سعادت گرفته کارش نوز  
 و در حاجت خواستن قمر باید که در برج ثابت یا ذو جسدین  
 باشد و خالی بود از نحس و با مسعود متصل باشد با **نظار**



پس اگر حاجت از سلاطین طلب کند باید که متصل باقیاب  
 باشد بنظر سعدی و همچنین قیاس کن مدلولات کو اکتی کو  
 و اگر کلایل حاجت در طالع یا در جانب مشرق باشد اول  
 روز طالع آن حاجت کند و اگر در وسط السماء یا میان وسط  
 السماء مغرب بود نیز روز آن کار مناسب باشد و اگر در وقت  
 الارض بود آخر روز یا نیز شب بهتر باشد و نحو این بنیقا  
 کن و در اختیارات علامته مذکور است که درین کار باید که  
 طالع وقت برج اسد و ماه و ماه در وسط السماء خداوند  
 طالع متصل بسعد و ماه زاید النور باشد **عقد کردن**  
 و در هر یک کتی عهدهی . الذین کار بایدت جحدت  
 تا بود در برج ثابت ماه . فارغ از خمس و خالی از کراه  
 در اختیار عهده و بیعت کردن باید که قمر در برج ثابت باشد

قصراتی گوید که طالع وقت و خانه قمر باید که برج ثابت باشد  
 و بهترین اسد و عقرب است اما باید که در عقرب نباشد چرا که  
 همه احوال بد است و بر حای ذو جسدین هر تیک باشد خاصه  
 قوس و حوت تخصیص خداوند این دو خانه در برج ثابت  
 باشد که طالع و خداوندش و ماه و خداوند خانه او از نحس است  
**ستون خریدن** چون ستون خریدی قزوين از حد  
 ماه در شورخواه یا باسد . و زرباری بهرج ذو جسدین  
 نظر سعد داده او را زین . در محل ستون خریدن باید که  
 ماه در شور باشد یا در برج ذو جسدین منظور بنظر سعد  
 اما اگر آن ستون را بخت سوار خزند محمد ایوب گوید که  
 طالع و خانه ماه عمل یا شود یا یکی از برج ذو جسدین باید  
 و حکم بر کو شیار گوید که درین حال قمر در برج ثابت باید



مکر در عقرب و دلو و حری می کید او تاد و ماه از خوش  
 خالی باید و همچنین سادس و خداوندش باید که فصل متصل  
 نباشد باده و اگر ستور در باضت ناکشیده خرد باید که طالع  
 وقت و موضع ماه نیمه آخرین برج اسد باشد و اگر خواهد  
 بهاء آن نمود زیاده شود طالع وقت برج و ذو جسدین  
 باید و اگر بجهت باز کشیدن خرد طالع و خانه ماه نیمه آخرین  
 قوس باید **شکار کردن** و اگر ت راست تا شکار کنی  
 کیش تا ساعت اختیار کنی در کان جوی جای ماه نیمه  
 بایکی خانه از دو خانه تیر در آنجا نیایی اند حوت  
 بگذر هیچ ازین چهار بیت یعنی در اختیار شکار قوس  
 در قوس یا جوزا یا سنبله یا حوت باید اما اگر یک کار غان  
 روند باید که قمر در برج هوای متصل به طارد و عطارد

نوی حال بود و صاحب اختیاران علامته کید اگر شکار  
 بیان کند جوزا و اگر بجزع یا شاهین کند میزان و اگر عقاب  
 کند دلو بهتر است و از برج دیگر و انب است که طالع  
 وقت برج متقلب بود و قمر مسعود و مشتری و در طالع مرغ  
 در صابع و زحل ساقط و نهر در یکی از او تاد یا در مایل  
 الاوتاد و بهتر آنست که در یازدهم بود و اگر ماه بر صبر  
 ناظر بود بنایت نیک آید و در آن شکار نشاط بسیار حاصل  
 شود و باید که ماه منصرف باشد از مزج محلا یوب کویا کر  
 ماه در طالع بود دلیل آسانی شکار باشد و باید که کوکی ماه  
 بدو متصل شود و در مایل الوتد بود که در خنیر باشند  
 قوت شود و اگر با قطب بود دلیل مردن آن جسد باشد و اگر  
 ماه متصل به ستاره راجع باشد البته بران صید نظر باید



و حذر باید کرد از آنکه ماه منخور بود زحل و اگر بشکار حجاز  
 پایان روند باید که ماه در تجمعی آفتابین بود و از طالع  
 کوکب سعدی ناظر بود به ماه و در سابع باید که نحسی باشد  
 و بهتر آنست که مزنج آنجا باشد چه بودن زحل آنجا دلیل  
 عدوان صید باشد و اگر شکار جای نور چنگال دار کند باید که  
 مقبول بود از مزنج و اگر قصد شکار ددان کند مثل شیر  
 و پلنگ و غیره باید که مزنج در طالع یاد رود و دی از او نماند  
 نباشد و حذر باید کرد از آنکه طالع برجی باشد از بروج آفتاب  
 که اگر چنین باشد آن صید مساط شود و جراحت کند و اگر  
 شکار در دریا کند باید که طالع برج ذو جبرین باشد  
 و کوشیار کوید که حوت روا باشد و خداوند طالع و ماه  
 در برج آبی باید و ماه بخداوند خانه خود ناظر و ناظر بخداوند

یا زهره باید و مناسب آنست که مزنج در برج آبی و زهره  
 در مقابل او بود **دلیل کواکب بر مزنجی** بدانکه هر یک  
 از کواکب سبعة سیاره دلیلیست بر نوع از انواع الحوان  
 و صفی از اصناف انسان و اسنان ایشان و غیر ذلک و مصنف  
 بیان بعضی از آن درین بیت که مرقم خواهد شد کرده و اما  
 مستعمل ایراد بعضی زواید از احوال این کواکب که لایق  
 بحال این مقال بود شد و بر ترتیب افلاک را مصنف  
 مرع داشته اند از محل کرده و دلالات او بیان می کنند  
 مزحل را دلیل آن هواد • بردها قین و برضیاع و عفا  
 همچنین بر سواد میرانست • یعنی زحل از طولانی ایشان  
 چون خوش حال باشد دلیلیست بر ملکات و ارباب خانه های  
 قدیر و مردم قلعه دار قدیر و رئیس و مشایخ و دهاقین



و چون بد حال بود دلیست بر زایندن بی علم و شایخ  
بیکار و مزدوران و بندگان و کلکاران و خسیان و محرم  
سودا و بلخی و از دیگرها دلیست بر سیاهی و از اشیا  
دلیست بر ضیاع و عقار و از اعضاء دلیست بر سپردن  
و استخوان و پوست و ناخن و از امراض دلیست بر تفرین  
و استنقا و آنچه در سن پیری حادث شود و سبب آن  
سرحی و خشکی بود و از نخیها دلیست بر چهل و تری و کمر  
و کاهلی و شتیزه کاری و از صورتها دلیست بر صورت  
زشت و بزرگ و خورد چهره و پیوسته ابرو و فرج  
دهان و طریب و از سنهاد دلیست بر سن پیری و پیران  
و چندان و دایه و از حیوانات دلیست بر شتر مرغ و عقاب  
و کلاغ و بلخ و موش و باز و بوم و جغد و مگس و آنچه بر زمین

خانه داشته باشد و از نباتها دلیست بر عقاقیر و نخیها  
و از ادویه های قابض و از دینها دلیست بر دین یهودی و از نجس  
دلیست بر کیه های خشک و بلند و نمازها و مقامها و نجس  
و بنای قدیم و شودستانها و کورستانها و قلاع و قلایق و  
تعلق باین کوکب دارد • مشتری نیز بر وزیرانست  
نیز بر قاضی و آینه دین • بیکودی دلیل صفت همین  
و مشتری چون خوش حال بود دلیست بر سلاطین عادل  
و مردم شریف و ایمنه و قضاة و وزرا و زهاد و بازرگان بزرگ  
و توانگران و مردم بادبانت و رقیبان و خزینه داران و چون  
بد حال بود دلیست بر زایندن زداق و منافقان و کلاه  
بخت اندک چیزی نفاق بسیار کنند و خود را نیل نمایند  
و از نخیها دلیست بر لطیف و حلو و زهد و بار ساقی اما



و امر معروف و نهی منکر و راستی و از جایها دلیست  
بر عبادت خانها و مساجد و مواضع و منبرهای علما و اعلی  
و مقامهای عالی و خزینه و از بیارها دلیست بر آنچه از وی  
نفرت نیاشد و آغاسها و بارها که رنگ بگرداند و از نباتها  
دلیست بر کدوم و جو و ریخ و نخود و کجند و قرطمر و سبب  
و انار شیرین و از حیوانات دلیست بر آنچه بخورند  
و حلال بود و طایرس و قناری و های و از صورتها دلیست  
بر صورت شیرین و چشمهای فراخ و از اعضا دلیست  
بر خون طبیعی و نطفه و مغز و جگر و حلقوم و زخم و هر که  
چند و از تنها دلیست بر سن کولت و از رنگها دلیست  
بر سفیدی که بر روی بایست بزیزند و از جامها دلیست  
بر آنچه کبود بود و علما آزاد اند و فوطه و جامهای پاکیزه

بر هر دیتی از وی علم و عدل و پاکی و بعضی گفته اند که او  
دلیست بر دین ترسائی و اقلیدر و مرا و راست  
بر سپاهی دلیل بهر راست رنگ سرخ و خون اکا است  
و ترخ اگر خوشحالست دلیل بود بر امر او لشکر یان و ملک  
و از باب سلاح چون بد حال باشد دلیست بر اهل شر  
و فتنه و دزدان و مفلسدان و خانیان و از خنجهها دلیست  
بر دیکر و شجاعت و دروغ و خلاف و سبکداری و بد عی  
و از صورتها دلیست بر مردم بلند بالا و بزرگ سرواشته  
و خورد کوش و سرخ موی و آبله روی و زخم خورده و علا  
بر روی و دندان باشد و از سننها دلیست بر آخرس و نو  
و اول سن کولت و از نباتها دلیست بر درختان با خار  
و جوپ بقر و عود و سفیدال و کدنا و سر و بیاز و ترب



وانواع زهرها و از حیوانات دلیاست بر کوفته و کمر  
و بز و کرک و یوز و شغال و مار افعی و عقرب و خارش  
و از جایها دلیاست بر آتشکدها و لشکرگاهها و جایهای  
سیاست و طبخها و هر جا که حیوانات کشته و از پاهای  
دلیاست بر استقامت حمل و شکستن اعضا و تب متصل  
و جراحتها و دریشها و سوختن و آنچه بداع و شق محتاج بود  
و زحمت خون و عرقل که از کرمی و خشکی بدید آید  
و از زنگها دلیاست بر سیاهی که مایل بسرخ و سفیدی باشد  
و اقلیم سیور و قلع بدین کوکب دارد - بر سیاهی شد آفتاب لیل  
و ناک زردی و مهران جلیل - و آفتاب چون خوشحال باشد  
دلیل بود بر سلاطین و مهران بزرگ و حکما و پیشوایان  
و کرمیان و چون بد حال بود دلیاست بر معادن و رئیسان

و استاد دیرستان و رقیبان و از زنگها دلیاست بر بزرگ  
که مثل نارنج باشد و از صورتها دلیاست بر مردم بزرگ  
سینه و قوی و از خویها دلیاست بر خرد و فهم و کبر و غلبه  
جست و سرعت رضا و طلب ریاست و جمع کردن مال و ثروت  
عالی و از بیماریها دلیاست بر آنچه از کرمی و خشکی حادث شود  
و بدل متعلق باشد و در چشم و از نباتها دلیاست بر شکر  
و عسل و انار شیرین و خرما و انگی و از حیوانات دلیاست  
بر کوفته کرمی و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاه و اسب  
قیمت و زنجیر و عسل و از اعضا دلیاست بر جانب راست  
و از سنه دلیاست برین و قوف و از دینها دلیاست بر دین  
ضاری و بعضی گفته اند که بر آتش پرستی و اقلیم چهارم قلع بدین  
کوکب دارد - بزافت کوکب ناهید - رهبر و هم رنگهای سفید



و زهره دلیست بزنان و خاقان و ساد و قنان و خوب  
صورتان و اهل طرب و زینت و خادمان اگر خوش حال باشند  
و اگر بد حال بود دلیل است بر محنتان و جاده شویان  
و مشاطکان و قوادکان و بدکاران و از نرکها دلیست  
بر جونی و شیرینی که لذت باشد و از نرکها دلیست بر  
از باغ و از نرکها دلیست بر خونی و کثاده روی و خفا  
و معاشرت طرب و ملو و لعب و مزاج و عزل و طلب سرور  
و شعر و زدن سازها و موسیقی و عشق بازی و از نرکها  
دلیست بر صورتهای فرح و سطر سیرین و خمر و دست و  
و باریک میان و داز بشت و کوتاه پای و از نرکها دلیست  
بر آنچه خوش بوی و شیرین باشد و مغز میوه ها و انکه خوش طعم  
و آبی و انجیر و از حیوانات دلیست بر فاخته و ماهی نمک

و هزارستان و لیل و بکر و آنچه خوش صورت باشد  
و از دینها دلیست بر دین اسلام و اولاد و خجسته قنای دین  
گویند تیر بر نرکها دلیست بر دین و از نرکها دلیست  
و عطارد چون خوش حال بود دلیست بر احباب دیوان  
و دین و متصرفان و مستکبران و اهل حکمت و سخنان  
و چون بد حال باشد دلیست بر شاعران و مردم پرورگی  
و قال گیر و چون او منزه از اجاست بر جمیع الدنایا دلیست  
و از نرکها دلیست بر نرک و عقل و فکر و حفظ و حرم  
و ساختن مکر و حاضر جوابی و سخن فزونی و از نرکها دلیست  
بر پیش از باغ و از نرکها دلیست بر پیش از نرک و از نرکها  
و بوی تیر دارد و ماش و باقی و کدو و قشینه و درختان  
میوه و کلاک و فی و از حیوانات دلیست بر کمان شکاری



ورویاه و بوزینه و طوطی و از پیمایها دلیلیست بر بخشن  
سوی و صرع و دیوانگی و لکنت زبان و سواس و مایه لیلیا  
و سرفوقی و از جایها دلیلیست بر دیوان خانها و عبادت  
خانها و خانهای بالا و کتاب خانها و از دینها دلیلیست  
بر دین حکما و اقلیه شش شصت و بدین کتب دارد  
بر جواسیس مه دلیل آید . زنک سبزی از و پیغز آید  
و قمر چون خوش باشد دلیلیست بر خلفا و ولی محمدان و ملک  
زادگان و اگر بجمال باشد دلیلیست بر سکان و جاسوسان  
و مردم سفله و عوام الناس و کوه کان چهار ساله ناشد باشد  
و از نیکها دلیلیست بر سبزی که بسقیدی سایل باشد و از نیکها  
دلیلیست بر صورت خوب و چشم شهلای و ابروی پیوسته  
و دندانهای کشاده و از نیکها دلیلیست بر مردم سلیم و آسیرین

و حریص در حق زنان و مردان و مردم سخن چین و از نیکها  
دلیلیست بر قصب و بنیه و گنگان و خیارین و از نیکها  
دلیلیست بر مرغان آبی و دراج و قمری و از نیکها دلیلیست  
بر جانب راست و معدن و شش و کمر و پوست و تان  
و از جایها دلیلیست بر یکپوش و شراخها و رودها و جایها  
و موضعا و جایطها و باغها و از دینها دلیلیست بر بیت  
بر سق و اقلیه هشت شصت و بدین کتب دارد و مولا علیا  
خاندن در کتاب اثار و اشجار از صاحب محل نقل کرده است  
که اقلیه اول از زحل و اقلیه دوم از شمس و اقلیه سیم  
از عطارد و اقلیه چهارم از مشتری و اقلیه پنجم از زهره  
و اقلیه ششم از قمر و اقلیه هفتم از مریخ و چنین گفته است  
که قول صاحب محل را صحیح گرفته اند و الله اعلم بالصواب



**اشغال ماه بافتاب** چون مصنف اختیارات را بجهت  
حال قریان کرد بتفصیل حالا میخواند که اختیارات را  
بحسب نظرات و احتمالات قریا کو اکب دیگر از سیاره  
بیان کند که در هر نظری که در میان قریای یکی از این کو اکب  
واقع شود چه کار مناسب است کردن و از چه کار بپرهیزد  
حذر کردن و چون آفتاب نیز اعظم بود ابتدا با اتصال  
قری باید کرد **قران** یعنی قران ماه بافتاب و مناسب آن  
بودی که اجتماع کفنی عوض لفظ قران و این نظر را بر نظر  
دیگر مقدم داشت بسبب آنکه گفته اند که اثر قران عظیم  
تر است از اثر نظرات دیگر با آنکه در و چون غایت اتصال  
حاصلست او را مقدم داشت و همچنین اظهار دیگر را بحسب  
قرب اتصال بر یکدیگر مقدم داشت

با خور و افند قران قمر • باش از آغاز کارها بحد  
طلب حاجت و حجامت و فصد • بد بود کر کن بر بنهان قصد  
نیست از حرب و زین کردن • پاک و خواسته دین کردن  
یعنی چون قمر و آفتاب مجتمع باشند حذر باید کرد از آثار  
کارها و طلب حاجت و فصد و حجامت و نیکیست حرب و کین  
کردن و مال و خواسته را دهن کردن **تقدیس**  
و رسیدنیشان فناد نظر • هر چه خواهد بکن که نیست خطر  
عرضه کردن بشاه حاجت • طلب مال و آب از جای  
و چون بیان قمر و آفتاب نظر تقدیس باشد اکثر کارها توان  
کرد تخصیص عرض کردن بپادشاه و اصحاب جاه و حاجت  
و دای و طلب کردن مال و آبادانی منزل و جلی ترجیح  
باز ترجیح به سیاست را • نیز نیکو بود عمارت را



لیک از آغاز کارهای که اندین وقت بشناسند  
و در ترتیب آفتاب و ماه نیکست ادب و سیاست و عمارت  
و مزیت کردن جایها تخصیص تختگاه و قصر پادشاه و ولادت  
اخترا از کردن از آغاز کارهای دیگر **تثلیث**  
و تثلیث شان نظر باشد دیدن شاه خوشتر باشد  
و در ریاست طلب کنی شاید این نظره قدر تو بفزاید  
و میان این دو کوکب چون نظر شد است نیکو آید دیدن  
سلاطین نامدار و حکام عالی مقدار و ارباب جاه و مقرران  
درگاه حضرت پادشاه و چون درین نظر طلب مہتری و زیادت  
کند نیکو آید و قدر و منزلت و جاه و دولت را زیاد کند **نقار**  
و در توفیق نظر مقابلہ را بد بود ابتدا مقابلہ را  
خاص ملک و ضیاع بخیرین نیز بدبار پادشاه دیدن

یعنی چون میان این دو کوکب استقبال باشد معامله کردن  
و املاک خریدن و اسباب نگاه داشتن و دیدن سلاطین  
و خواجهکان با جاه و تمکین بسیار بد بود موجب تباہی است  
و ایراد لفظ استقبال بجای مقابلہ انسیب بود اما مصنف  
در آن تساهل بود **استقبال ماه بزهر** چون فلک زهر  
بعد از فلک شمس است مصنف بعد از بیان اتصالات  
ماه با و اتصالات ماه بزهر بیان میکند **قران**  
و ربودہ مقدارن زهر بود آغاز کار با شہرہ  
یعنی چون ماه مقدارن زهر باشد ابتدا و آغاز کارهاست  
**تدلیس** و در تدلیس مرد و در نظر وقت تزویج و شرکت  
نیز نیکو بود تجارت را در نظر تدلیس که میان این دو  
باشد نیکست تزویج و شرکت و سفر و تجارت و اکثر کارها



در و فرج و سروری باشد تخصیص نو بریدن و پوشیدن  
**تربیع** لیک تربیع به عمارت را. و در تربیع این دو کوکب  
 نیک است عمارت کردن تخصیص عمارت تزه زارها و کلاوا  
 و هر جا که شایسته عشرت و تماشا باشد **تثلیث**  
 باز تثلیث سوره ها را به. کاندرو طوطو خوش و لیت فر  
**مقابل** و در مقابل بودند باش عجل. در فرستادن برید و عجل  
 و چون میان ماه و زهره نظر مقابل باشد فرستادن نیک  
 و رسول لایق باشد تخصیص که آن نیک و رسول عجب  
 زمان و مطربان و خاتونان رود **اتصال** با **بطلان**  
 چون فلک عطارد بعد از فلک زهره است اتصال ماه را  
 با و بعد از اتصال ماه به زهره بیان می کنند **قران**  
 در مقدارن بود قمر با تیر. دیدن عالمان به است و دیگر

طلب حاجت اختیار سفر. اندرین وقت اگر کفی متر  
 یعنی چون میان قمر و عطارد قران باشد نیک بود دیار  
 علما و قضاة و دبیران و طلب حاجت از ایشان و سفر کردن  
**تسدیس** و بر تسدیس ناظر اند این دو. باشند این وقت <sup>دارد</sup> خیر  
 و این دو کوکب چون به نظر تسدیس بیکدیگر ناظر باشند  
 جالب و در او خوردن مناسب باشد **تربیع** باز تربیع وقت <sup>تعلیث</sup>  
 هم که بیع و ضیعت و پست و چون میان این دو کوکب نظر  
 تربیع باشد نیک بود مناظره و مباحثه و تعلیم علوم و قطع  
 محاسبات و بیع و ضیاع و بیم است از نو بریدن و پوشیدن  
 و ابتدا کارها **تثلیث** سه گاه تثلیث نیک دان هوای  
 یا بزرگان اگر کف دیدار. در نظر تثلیث قمر و عطارد  
 نیکست دیدن بزرگان تخصیص و زرا و ارباب قلم و نامه



فرستادن بدیشان **مقابلہ** و مقابل بود نظر سزمان  
 وقت با علما مناظره دان و در نظر مقابل این دو کوکب  
 مناظره و مباحثه و مجادله در رساله و سیال مناسب است  
 و تحقیق لفظ مناظره بحسب اصطلاح اصحاب نجوم <sup>ان</sup> بعد  
 مذکور شود **اتصال** یا **برجل** چون اتصال ماه و کوکبی که  
 در تحت فلک شمس است مصنف بیان کرد ابتدا برجل  
 ترتیب افلاک را نیز در کوکب باقیه مرعیه دارد  
**قرآن** و مرهوبه قرآن نزل باشد آغاز کارها بخلل  
 خاصه تزویج و جامه بریدن کارهای سفر بنجیدن  
 باک نبود ز کندن کاردیز هجیر جوی و <sup>کندن</sup> نخل  
 و در نظر قرآن که میان قمر و نزل واقع شود آغاز کارها  
 و تزویج و جامه نو بریدن و بر شدن و تیره اسباب سفر

و دیگر رفتن مناسب نیست و نیست کاریز و جوی و حوض  
 و نقب کردن **تسلیس** باز اگر شان نظر بود تسلیس  
 کار بند این حدیث بی تلیس دیدن پر و خواجه و دهقان  
 بیک دان و عمارت بستان و چون میان این دو کوکب  
 نظر تسلیس باشد دیدن پیران و خواجها و دهقانان  
 و اهل قلاع و عمارت باغ و بستان و املاک خریدن **یک**  
**تزیع** و نباشد نظر بجز تزیع نبود هیچ کاری و تزیع  
 و درین نظر توقف در کارها و اختیار فراغت و خلوت آتیه  
**تثلیث** و تثلیث میکنند نظر و آنکه وقت تجارت است و سفر  
 و چون تثلیث بود میان این دو کوکب مناسب باشد تجارت  
 و سفر و عمارت و زراعت و بنا نهادن **مقابلہ**  
 نظری بدتر از مقابل نیست که از وزیدی حاصله است



و از انظار قمر کو اکب سیاره بد تر از متقابل او نزل نیست  
و درین نظر هیچ کار نباید کرد تخصیص سفر و فو بریدن  
که اثر این نظر عداوت و دشمنی است **اقبال** ای **بشتری**  
و مقدارن بیشتر بیت قمر ، بسعادت ترا بود بهتر  
اول کار از قایل و کثیر ، نیک باشد خاصه نزد ویر  
چون میان قمر و مشتری قوا واقع شود نیک است ابتدا کارها  
و دیدن وزرا و اکابر و بیع و شرا **تسدیس**  
و رسیدن می کنند نظر ، و آنکه وقت تجارت و سفر  
و نظر تسدیس که میان این دو کوکب واقع شود نیک است  
تجارت و سفر کردن و عقد و دیدن اشراف و فو بریدن و فو  
**تزیع** وقت تزیع اگر نباشد جد ، و زیانی صوامع و بجهن  
دهد و نیکو سعادت و روی ، نیز نیکو شناس کردن جوئی

و تزیع این دو کوکب مناسب است بنای صوامع و مساجد  
و دعاوی شرعی و کندن جوی و کار نیز **تثلیث**  
و در تثلیث بنکرد همه ، و آنکه بود هیچ کار غنی  
خاصه آرایش از قایل و کثیر ، دیدن روی مهران جلیل  
و در تثلیث قمر و مشتری مناسب است اکثر کارها خاصه  
آرایش و تزئین و دیدن اکابر و سادات و قضاة و عقد  
و سفر و فو بریدن و پوشیدن **مقابل** باز اگر ثانی مقابلت نظر  
سکن اندیشه ضیاع و غم ، و در نظر مقابلت که میان  
ایشان واقع است خریدن ضیاع و عقار و دعاوی شرعی  
و قطع مخاصمات لایق است ، و در کندن این زمان مناظره  
عالی نبوده ش مخاطره ، و درین نظر نیک است مناظره  
و مجادله علما و قضات در مسائل و مباحث علوم و بد آنکه



اصحاب بخور لفظ مناظره را نیز بر نوع از اتصال کوکب  
 اطلاق میکنند و در بعضی از تقاویر علامت آنرا می  
 نویسند لکن مراد بیان کردن آن کوکب است و آنرا مناظر  
 می گویند و آن دو نوع است اول مناظر یومی و آن بودن  
 دو کوکب است در درجه جانب سر سلطان بروی که بعد ایشان  
 از سر سلطان برابر باشد مثلاً کوکبی در اول درجه جوزا  
 بود و دیگری در اول درجه اسد بعد هر یک از ایشان  
 از سر سلطان یک برج باشد پس میان ایشان تناظر یومی  
 باشد دوم مناظر مطالع و آن بودن دو کوکب است در دو  
 سر حل که بعد ایشان از سر حل برابر باشد مثلاً کوکبی  
 در اول درجه قوس باشد و دیگری در اول درجه اسد  
 بعد هر یک از ایشان از سر حل همان برج خواهد بود و بیان

ایشان تناظر مطالع باشد و مناظره کوکب را در تقاویر هفت  
 رقم می نویسند اول رقم مناظره و آن **دوم** باشد و **سیم** رقم  
 کوکب تحتانی **سیر** رقم کوکب فوقانی چهارم رقم فرشتان و آن  
**ششم** رقم مقننه **ششم** رقم ساعت هفت رقم دقیقه  
 و در بعضی تقاویر چون تناظر یومی بود بدین صورت می  
**طالع** و چون مطالع بود برین گونه **طالع** و تناظر و آن  
 کوکب سعد سعد و کوکب نحس نحس و کوکب سعد و نحس  
 بیانده است **اتصال ماه** به **برج** **قران** و هر کد با قران مهرام  
 بود هیچ کار نباید را **خ** خاصه رفتن نزد اهل صلاح  
 نیک بد آن و شتابان **ج** **جوت** بیان قر و مزج قران  
 باشد توقف در جمیع مهام اول بود تخصیص و بدین اهل  
 صلاح و امر او لشکر بیان **تدلیس** با نیت بدین وقت دیدار



با کسی که سپاه سالار است و در فرستی براه دور برید  
از دین وقت به کنیت **شاید** و در وقت که میان این دو کوکب  
نظر تسلیس باشد یکی باشد دیدن لشکران و سپه سالاران  
و امر و لشکر و در **تربیع** وقت تنبیه و آنکه هر نظر  
جامه بریدن و نکاح و سفر و اگر میان این دو کوکب نظر  
**تربیع** باشد اکثر کارهای باشد تخصیص جامه بریدن و نکاح  
بستن و سفر کردن اما ساختن آلت حرب و عداوت **نیست**

**تثلیث ماه و ابرم** وقت تثلیث کار اهل سپاه  
کن و حاجات خویش ازیشان خواه و چون نظر تثلیث باشد  
میان این دو کوکب نیک بود کارهای اهل سلاح و سپاه  
و لشکر و جنگ ساختن و عرض سپاه کردن و حاجت از امر  
و لشکران و سپه سالاران خواستن و اینها از ملاقات کردن

**تقابل** یک باشد اگر تقابلت نظر از سپاه و کار او بخند  
مخزاین وقت نیز بنده و ترک زانکه نفس موثر است و بزرگ  
و چون این دو کوکب در تقابل یکی باشد و اجابت  
از حد کردن از ملاقات سپاهیان و ترک و کار سپاه  
ساختن و بنده ترک خریدن بواسطه آنکه مترج کوکب  
مخراست و تقابله نیز نظر تمام دشمنی است تمام کرد مصنف  
بیان اختیارات و از اتصالات قریب و اکبر و چون  
از اتصالات کوکب بعد قریب یکدیگر در برترین عالم سفلی  
ظاهر میشود و مصنف اختیارات اتصالات ایشان از دین ساله  
بیان نکرد **فتح الباب** مراد از فتح الباب نظر باری که  
و یاد و سر است چنانکه مصنف میگوید  
نظر هر دو کوکب بر هر که بود خانه شان برابر هر



آنکه عاقلش نظر ثواب کند • نام این شکل فتح باب کند  
 وقت سرما و باد و فرباشد • دل از انباری ز غم باشد  
 یعنی هر نظر که میان دو کوب باشد که خانه هر یکی از ایشان  
 در هفت خانه آن دیگری باشد آن نظر را باب الباب  
 فتح الباب میگویند و اثر آن نظر باد یا سرما یا بارندگی است  
 پس اگر آن نظر میان عطار و مشتری بود باد شود و اگر  
 میان مزخ و زهره باشد بارندگی و اگر میان قمر و زحل بود  
 سرما و برف بود و چون این نظرات در تابستان دلیل نگی  
 هوا و انکار حرارت او خواهد بود • و هر کد مه با ثواب نظر  
 یا جو مزخ بیکرد بقمر • یا مزخ سعد زنگرد  
 یا ازین دو یکی بخود نکرد • و آنکه وقت شکستن نبات  
 گین نظر هاد لیل بر کمر است • یعنی چون میان قمر و شش

یا مزخ و قمر یا مزخ و سعد تر که مشتری است یا مزخ و قمر  
 یا مشتری و ثمر نظر باشد هوا بغایت گرم شود و چون این  
 نظرات در زمستان واقع شود انکار برودت و اغذال  
 هوا حاصل آید **خاتمه** طریق اکثر مصنفان عالیشان  
 و روش پیشتر ما لغات ذوی الاحسان برین معنی جایست  
 که در کتب خود تائید بیان میفرماید مصنف نیز چند بیت  
 که از غزای آن نوای تعریف این رساله و از مطای آن  
 نسیر توصیف این مقاله شمار از باب انش و احسانش  
 میرسد در طریق این رساله بیان میفرماید •  
 هر که این را تمام بخواند • چون بتقوی برسد داند  
 آنچه مکوب باشد اندک • مشکل اش حل گردد و  
 یعنی هر کس که این رساله مدخل نظیر را بخواند و بداند



جميع رقعات وعلامات که در تقاویر مشتب و مرقوم است  
 او را معلوم شود و عقود شکله حقایق آن رقعات بفلاح  
 این منظوم مفتوح و اغلاق ابواب دقایق مخفیة آن  
 علامات باین مدخل مصرح و مشروح گردد  
 لیک باید که اعتقادش ازین **•** چون بداند کرد از رده دین  
 باعث ایراد این بیت دو چیز میتواند بود اول آنکه **مستحق**  
 کند اند شناخت در دهر **•** هیچکس علم غیب جز خدا  
 اری بسیم و زمر هر کس بدین **•** مانند قایم که بی زحمت  
 جناخه کلام حبیبی مزان قدسی آثار که معلوم **•** که **غیب**  
**الاصحاحات والارض** اطلق بدین معنی است و حال آنکه اکثری  
 از سائلان خود بخر غیب میشود پس باید که بعد از معرفت این علم  
 اخلاص بصیودیت و اخلاص بر عیودیت حضرت عزت مد نظر باشد

بلکه جنین اعتقاد کند که جناخه حکما قطانت شعار و الجبار  
 حدائق آمان بهمت کثرت تجارب در شهر و ایام و دهر  
 و اعوام معلوم نموده اند که زنجبیل جاریا پس است  
 اهل تجویر و احکامیان با تعظیم نیز بعضی از قواعد احکام  
 تجربه معلوم نموده اند جناخه میگویند که مقابله در غایت  
 نخست است و تثلیث در کمال سعود است و بعضی  
 گفته اند که سائل این علم بالهام موقوف شد جناخه  
 گویند که شرط این سعادت و نسر واقع نفس پس بناء  
 سائل ایشان بر غیب نباشد بلکه حصول آن تمام تجربه و  
 الهام است دوم آنکه کلام سحر اشطام رسول انام  
 در شان مجسمان کفار چنین می گفته اند که آنچه در عالم سفلی  
 حادث میشود از کواکب است و پس وارد شد که کذب النجوم



برت الکسبه پس برین تقدیر اعتقاد بخیر و مناسب  
 نباشد بنا برین مصنف تنبیه میکند چون علم بخیر مراد  
 بداند اینچنین اعتقاد نکند بلکه اعتقاد چنان باید که  
 حضرت واجب الوجود هیچ شیئی را بی فایده و همت وجود  
 نداده پس کواکب را آفرید و از ایشان آثار مقرر کرد  
 در عالم سفلی ظاهر شود و چون اعتقاد خیر باشد از  
 اهل کذب بیرون باشند باد از مادر و در بر همه  
 هم بر اصحاب و آل او یکسر و چون مصنف کتاب را قلم  
 کرد خاتمه آنرا مزین بدردستید اعلی علیه من الصلوات  
 افضلها و علی ثناء اصحاب عظام و اولاد کرام آنحضرت  
 هر یک ظلام شام بادی ضلالت را مصلح صیاح هدایت  
 و کمر اهان شوارع شریعت را دلیل جلیل طریقت اندکد ایند



و الله الحمد اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً تمام شد شرح مدخل  
 منقول بصون عنایت ملک قیوم در شهر عامی که از ضمن  
 این بیستین معلوم و مفهوم میشود یافت جوایز کتاب نجیب  
 از کرم و لطف کرم مجیب کرد جوایز پنج تماش سوال  
 گفت که تمام کتاب نجیب و الحمد لله رب العالمین  
 و قد فرغ من تسوید هذا الكتاب الشریفه قدس الله روحه  
 مصنفها و مؤلفها يوم لا رجا عاشر شعبان سنة اربع و الثمان  
 من الهجرة النبوية على يد الفقير حافظ علی بن جمال الدین حسین  
 ان مقام حید را باد کل کند حررها الله عن الآفات و البلیات  
 ۹





15100

1930  
2.5  
10.0  
10.0  
10.0  
10.0  
10.0  
10.0

10

10







